

ایلچیان قراختایی در دربار خوارزمشاهیان؛ زمینه‌های تأسیس سلسله قراختایان کرمان*

جمشید روستا^۱

چکیده

از اوایل قرن ششم قمری (۱۲م) برخی از بازماندگان امپراتوری لیاو - که در چین از قوم مهاجم جورچن یا جورجت شکست خورده بودند - به سمت نواحی غربی گریختند و به زودی توانستند به رهبری فردی با نام یلوتاشه یک امپراتوری با نام لیاوئی غربی یا قراختایان در آسیای میانه و ترکستان ایجاد کنند (۱۱۳۰م) آنان به همین اکتفا نکردند بلکه با ادامه حرکت به سمت نواحی غربی با دولت‌های مسلمان قراخانی، سلجوقی، خوارزمشاهی و غوری همسایه شدند و به زودی با شکست دادن قراخانیان آنان را خراجگزار خود کرده و دولت‌های غوری و سلجوقی را هم در چندین درگیری در هم شکستند. آتسز خوارزمشاه نیز خود را مطیع آنان ساخت و خراجگزار آنان شد. از این زمان تا بیش از ۷۰ سال بعد ایلچیان قراختایی از جانب گورخان‌های قراختایی به دربار خوارزمشاهیان وارد می‌شدند و خراج معهود را دریافت می‌کردند. براق و برادرش خمتبور تاینگو نیز دو تن از همین ایلچیان بودند که به دربار خوارزمشاهیان راه یافتند. اینان مدت‌ها در دربار خوارزمشاهیان حضور داشتند. هجوم مغول به ایران و حوادثی که طی آن پیش آمد، پای براق را به کرمان کشانید و در آنجا سلسله قراختایان کرمان را بنیان نهاد. در این مقاله، سعی بر آن است تا مبتنی بر روش تحلیل تاریخی، مسأله حضور ایلچیان که از سوی گورخان‌های قراختایی به جانب خوارزمشاهیان فرستاده می‌شدند؛ با در نظر داشتن چگونگی حضور آنان در بیرامون مرزهای اسلامی، روابط آنان با دولت خوارزمشاهی و در نتیجه حضور براق حاجب و برادرش خمتبور تاینگو در دربار خوارزمشاهیان بررسی شود. این امر سرانجام به حرکت قراختایان به کرمان و تأسیس حکومت قراختایی در این دیار انجامید. واژگان کلیدی: دولت قراختایی، ایلچیان قراختایی، دولت خوارزمشاهی، براق حاجب، قراختایان کرمان.

Qara-khitai Ambassadors in the Kharezmshahids' Court; Formation of the Qara-khitai Dynasty in Kerman

Jamshid Roosta²

Abstract

From early sixth century A.H. (12 A.D.), some descendants of the Chinese Empire Liao, who had been defeated by Jorchen or Jorjet tribe, fled towards the west, and - led by someone named Yelo-Dashi - managed to establish an empire called Western Liao or Qara-khitai in Central Asia and Turkestan (1130 A.D.). Yet, as if that was not good enough, they continued to move west, thus becoming neighbors with Muslim states including the Qara-khanid, the Seljuks, the Kharezmshahids and the Ghorids. They soon defeated the Qara-khanids, making them their tributary. They also crushed the Ghorids and the Seljuks after a series of combats. In fact, it was Atsiz Kharezm Shah who paid tribute to them in acknowledgement of his subjugation. For more than seventy years after that, Qara-khitai Ambassadors from Gurkhan came to the court of the Kharezmshahids to receive the promised tribute. For instance, Borough and his brother, Khemtabor Tayangu, were two of such ambassadors who found their ways into the court of the Kharezmshahids, and attended there for years. Mongol invasions of Iran and the events that took place in the course of such invasions opened Borough's way to Kerman where he founded the Qara-khitai dynasty of Kerman. The present paper, through a historical analysis, addresses the issue of the presence of Qara-khitai Ambassadors from Gurkhan in the Kharezmshahids' court, considering the why and how of such presence on the Islamic frontiers, their relationship with the Kharezmshahids as well as Borough and his brother's attendance at the court of Kharezm Shah. It was such feats that eventually led to Qara-khitai's settlement and the establishment of the Qara-khitai state in Kerman.

Key Words: Qara-khitai Dynasty, Qara-khitai Ambassadors, Kharezmshahids, Borough, The Qara-khitais of Kerman

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان *تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۱

2. Assistant Professor, Department of History, Shahid Bahonar University of Kerman jamshidroosta@yahoo.com

مقدمه

قراختاییان کرمان، مدت زمانی بیش از ۸۰ سال بر کرمان حکومت کردند (۷۰۴ - ۶۱۹ ق / ۱۳۰۶ - ۱۱۲۲م) و در این دوره که هم‌زمان با یورش مغولان به دیگر بخش‌های ایران و حکومت ایلخانان (هولاکوییان) در ایران بود، زمینه‌های رشد و رونق تجاری و فرهنگی کرمان را فراهم آوردند. اقدامات این حکمرانانِ نومسلمان به ویژه در حوزه موقوفات و ساخت عمارات خیریه وقفی، شایان توجه است. در دوران فرمانروایی برخی از حکمرانان این دولت به ویژه دوران حکومت عصمت‌الدین و الدین قتلغ‌ترکان (ترکان‌خاتون)، تجارت در کرمان رونقی چشمگیر یافت. بناهای خیریه وقفی ترکان‌خاتون، در آن دوره شهرت فراوان داشت و علاوه بر ساخت‌وساز مراکز علمی، دینی، درمانی و... بازار و تجارت‌خانه‌های کرمان محلی برای سهولت کار تجار و کاروانیان، بنا شده بود و جاده‌های کرمان، سیستان، سند و راه آبی خلیج فارس رونق فراوان داشت. پژوهش‌های بسیاری درباره حکومت قراختاییان کرمان و کوشش‌های اقتصادی و علمی در آن دوره انجام شده است، اما برخی از تحولات پیش از این دوره شکوفا مورد تأمل قرار نگرفته است، از آن میان: ۱. حضور قراختاییان در ماوراءالنهر ۲. درگیری آنها با دولت‌های مسلمان ۳. نحوه خراج‌گزار شدن این دولت‌ها توسط قراختاییان ۴. چگونگی ورود هرساله ایلچیان قراختایی به دربار این دولت‌های مسلمان برای جمع‌آوری و انتقال خراج به درگاه گورخان ۵. زمان ورود براق و برادرش، خمتبور، به دربار خوارزمشاهی ۶. سرگذشت آنان در دربار خوارزمشاهیان و سرانجام چگونگی ورودشان به کرمان و ایجاد یک دولت در این ولایت. نوشتار حاضر قصد دارد حضور قراختاییان در شرق ایران را برای بررسی چگونگی حضور برخی از آنان به عنوان ایلچی در دربار خوارزمشاهیان، مورد تحلیل و تبیین قرار دهد. برای این منظور بایستی برای پاسخ به چند پرسش تاریخ قراختاییان و به ویژه شخص براق حاجب مورد بررسی قرار گیرد: براق حاجب، مؤسس سلسله قراختاییان کرمان، که بود؟ از جانب کدام گورخان قراختایی، با چه هدفی و چگونه به دربار خوارزمشاهیان راه یافت؟ آیا پیش از وی نیز سفراییی از جانب گورخان‌های قراختایی به دربار دولت‌های مسلمان و به ویژه دولت خوارزمشاهیان فرستاده شده بودند؟ وی و برادرش در دربار گورخان، چه مقام و منصبی داشتند و بعد از ورود به دربار خوارزمشاه، چه مقام و منصبی یافتند؟

آشنایی با قوم قراختایی

در ابتدای امر باید بیان کرد قومی که با نام قراختایی نامیده شده نام‌های دیگری نیز دارد.

نام قوم قراختایی در منابع گوناگون (به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، چینی و ترکی) به صورت‌های متفاوتی ارائه شده است. در منابع فارسی یا کتاب‌هایی که از زبان‌های دیگر به زبان فارسی ترجمه شده‌اند نام‌های دیگری از قوم قراختایی به چشم می‌آید. برای مثال: قره - خطای قره - کیدانیان،^۳ ختائیان،^۴ ختای^۵ مغول‌های ختائی^۶ و کی‌تان‌ها.^۷ نویسندگان عرب‌زبان، این قوم را خطا^۸ یا القراخطائون^۹ نامیده‌اند. راجع به نژاد این قوم نیز نظرات مختلفی ارائه گردیده است. قاضی منهاج سراج جوزجانی و فواد عبدالمعطی الصیاد، این قوم را ترک دانسته‌اند. منهاج سراج در این باره می‌نویسد: «ثقات، چنین روایت کرده‌اند، (که اول) خروج ترک، آن بود که قبایل قره خطاء از بلاد چین و دیار مشرق، به حدود قیالیق^{۱۰} و بلاساغون^{۱۱} بیرون آمدند.»^{۱۲} اما محققان اروپایی همچون رنه گروسه، ساندرز، موریس پرشرون و باسورث، این قوم را مغولی می‌دانند. گروسه می‌نویسد: کی‌تان‌ها یا قراختاییان «به خانواده مغولی تعلق داشتند. زبان آنها نیز شاخه و شعبه‌ای از زبان مغولی

۳. منهاج‌الدین بن عثمان بن سراج‌الدین جوزجانی، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی (کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۳)، ص ۹۴.

۴. عزالدین ابن‌اثیر، تاریخ کامل، ترجمه ابوالقاسم حالت (تهران: علمی، ۱۳۵۵)، ص ۱۵.

۵. عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشا، ج ۱، به سعی محمد قزوینی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲)، ص ۷۵ و صفحات متعدد کتاب.

۶. موریس پرشرون، چنگیزخان، ترجمه علی اقبالی (تهران: جاویدان، ۱۳۶۹)، ص ۷۹.

۷. ادموند کلیفورد باسورث و دیگران، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۵ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹)، ص ۱۴۸.

۸. حسن الامین، المغول بین الوثیة و النصریة و الاسلام (بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۹۹۳م)، ص ۳۸.

۹. فواد عبدالمعطی الصیاد، المغول فی التاریخ (بیروت: دارالنهضة العربیة، ۱۹۷۰م)، ص ۲۲. در منابع انگلیسی - که برخی از آنها از منابع چینی و ترکی، کمک گرفته‌اند - نیز آنان را چنین نامیده‌اند:

QARA KHITAI. Kara - Khitai Khanate. western Liao. Xi Liao. Hala Qidan

برای آگاهی بیشتر در این باره، نک: جمشید روستا، «تحلیلی بر چگونگی شکل‌گیری دولت قراختایی»، (اصفهان: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان (ویژه تاریخ) شماره، ۵۳، ص ۹۵؛ نیز نک:

Michal Biran, *The Empire of the Qara Khitai in Eurasian History*, (Cambridge University Press, 2005), p1.

۱۰. قیالیق، که در منابعی همچون طبقات ناصری، العبر، تاریخ مختصر الدول و همچنین ترکستان‌نامه بارتولد، به اشکال دیگری همچون قیالیق، غیالیق، قیالیغ، غیالغ، غیالیغ نیز آورده شده، شهری بوده در هشت منزلی شهر المالیغ و به قول بارتولد: «محتماً همانجایی است که روبروک، زیباترین جلگه‌هایش می‌خواند»؛ بارتولد، و. و. ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲)، ص ۸۴۲. المالیغ نیز که در نزهة القلوب بصورت المالیق و در حبیب السیر بصورت المالیق و المالیغ آمده است شهری در ترکستان بوده است. همان شهری که امروزه المآتا خوانده شده و پایتخت قزاقستان است.

۱۱. بلاساغون (نام‌های دیگر: بلاسغون، بلاساقون) شهری کهن در سغد بود که بعدها از تختگاه‌های خاقان‌های ترک آسیای

میانه شد و بازمانده‌های آن در محدوده قرقیزستان کنونی قرار دارد.

۱۲. جوزجانی، ص ۹۴.

بود.^{۱۳} باسورث نیز همین نظر را دارد: «از لحاظ قومی، قراختائیان به احتمال زیاد مغول بودند.»^{۱۴} و یا قول موریس پرشرون که می‌گوید: «مغول‌های ختایی هم‌نژاد و هم‌فرهنگ که از بیرون بدین سرزمین مرکزی آسیای مرکزی [روی آورده بودند، از هر جهت آن را رو به رونق و توانگری بردند.»^{۱۵} این در حالی است که بارتولد، فقط به غیرچینی نامیدن دودمان لیائو اکتفا کرده و مشخص نمی‌سازد که این دودمان از چه نژادی بوده است؛^{۱۶} و یا برتشنايدر نیز لفظ قراختای را دارای ریشه‌ای مغولی یا ترکی می‌داند، اما مشخص نمی‌کند که این قوم به کدام یک از دو نژاد ترک یا مغول نزدیک‌تر است.^{۱۷} در هر حال این قوم ترکی - مغولی ابتدا در مرزهای چین شمالی - که مسلمانان آن را ختا می‌نامیدند - مستقر بودند. اجداد آنان از اوایل سده ۱۰ میلادی (سده ۴ ق) توانسته بودند با حمله بر قلمرو امپراتوری تانگ،^{۱۸} این امپراتوری را شکست داده و خود، یک امپراتوری وسیع با نام لیائو یا کیتان^{۱۹} تشکیل دهند که این امپراتوری بیش از دو سده دوام داشت. اما از اوایل دهه دوم سده ۱۲ میلادی (سده ۶ ق) قوم جدیدی با نام جورچن یا جورجت پیدا شده و به زودی میان این دو دولت، درگیری ایجاد شد. در اثر این درگیری، قوم تازه‌وارد جورچن، توانست دولت لیائو را شکست داده و بقایای آن را از چین، عقب راند. از این زمان بقایای امپراتوری لیائو طی دو لشکرکشی، به سوی نواحی غربی حرکت کردند. آنان اگرچه در لشکرکشی اول از قراختائیان شکست خورده و تارومار شدند اما در لشکرکشی دوم تحت رهبری فردی به نام یلوتاشه به سوی نواحی غربی‌تر حرکت کرده و در نواحی آسیای مرکزی

۱۳. رنه گروسه، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹)، ص ۲۲۶.

۱۴. باسورث، ص ۱۴۸.

۱۵. پرشرون، ص ۱۷۹.

۱۶. و.و بارتولد، *تاریخ ترکان آسیای میانه*، ترجمه غفاری حسینی (تهران: طوس، ۱۳۷۶)، ص ۱۴۱.

۱۷. امیلی برتشنايدر، *ایران و ماوراءالنهر در نوشته‌های چینی و مغولی سده‌های میانه*، ترجمه و تحقیق هاشم رجب‌زاده (تهران:

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱) ص ۲۳۶.

۱۸. امپراتوری تانگ (Tang): پیش از ایجاد امپراتوری تانگ، سلسله‌ای با نام سایی (Sui) بر چین حکم می‌راند اما در اوایل قرن هفتم میلادی این سلسله از طرف مهاجمان ترک، مورد تهاجم قرار گرفت. این تهاجم، امپراتوری سایی را در هم شکست. همزمان با تهاجم ترکان به امپراتوری سایی، شورش داخلی نیز علیه آنان رخ داد که فرماندهی این شورش را فردی با نام لی‌یوان (Liyuan) بر عهده داشت. وی توانست دولت در حال احتضار سایی را در سال ۶۱۸ میلادی شکست داده و خود سلسله‌ای جدید با نام تانگ بنیان نهد. جانشینان وی توانستند قلمرو چین را بیش از پیش در سمت شمال توسعه دهند، به طوری که مرزهایشان در مجاورت سرزمین‌های ایران (اواخر عهد ساسانی) و هند قرار گرفت. پایتخت این دولت، شهر چانگ‌آن بود؛ نک: عبدالرسول خیراندیش، *تاریخ جهان (تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: ۱۳۸۳)*، ص ۸۴ - ۸۳.

استقرار یافتند. این قوم تازه‌وارد، کم‌کم از اواخر دهه ۵۲۰ قمری به مرزهای شمال شرقی ایران زمین نزدیک شدند و از این زمان به بعد است که با دولت‌های ساکن در سرزمین ایران همچون قراخانیان، سلجوقیان، غوریان و خوارزمشاهیان هم‌جوار گردیده و به زودی نیز روابط آنها - که گاه خصمانه و گاه دوستانه است - شکل می‌گیرد. مورخان مسلمان اینان را قراختایی نامیدند؛ در حالی که در منابع چینی و انگلیسی از آنان تحت عنوان سی لیائو و لیائوی غربی یاد شده است.^{۲۰}

حضور ایلچیان قراختایی در دربار خوارزمشاهیان

به این ترتیب یلوتاشه - که بسیار قدرتمند شده و لقب گورخان (خان خانان) یافته بود - نه تنها توانست قوم خود را در آسیای میانه ساکن سازد، بلکه به این نیز اکتفا نکرد و به زودی حرکت خود به سمت نواحی غربی را ادامه داد و با حضور در اطراف مرزهای اسلامی، درگیری‌های خود را با دولت‌های مسلمان قراخانی، سلجوقی و خوارزمشاهی آغاز کرد. وی در نخستین گام دولت قراخانی را شکست داده و خراج‌گزار خویش ساخت. در دومین گام سلطان سنجر سلجوقی را در نبرد قطوان (سال ۵۳۶ ق / ۱۱۴۱ م) به سختی درهم کوبید. اما راجع به خوارزمشاهیان باید گفت که همزمان با تهاجم قراختاییان به مرزهای اسلامی و درگیری با قراخانیان و سلجوقیان، در خوارزم شخصی به نام 'آتسز بن محمد بن انوشتگین' مقام خوارزمشاهی داشت. این فرد اگرچه با حکم سلطان سنجر، امارت خوارزم یافته بود ولی بعد از ورود به خوارزم و رسیدن به مقام خوارزمشاهی، علم طغیان برافراشته و مدام نافرمانی کرد. چندین بار با میانجیگری بزرگان، میان این دو، صلح برقرار گردید ولی هر بار این آتسز بود که عهد شکسته و عصیان می‌کرد. همزمان با این درگیری‌ها بود که قراختاییان، سلطان سنجر را شکست داده و به فرماندهی فردی به نام 'اربوز' به سوی ممالک خوارزم نیز سرازیر شده و مناطق بسیاری از خوارزم را غارت کردند. آتسز که اوضاع را چنین دید، تقاضای صلح کرد و پذیرفت که سالیانه خراجی معادل سی‌هزار دینار به گورخان قراختایی بپردازد. «[گورخان]، اربوز را که صاحب جیش او بود به جانب خوارزم فرستاد تا رساتیق آن را نهب و تاراج کرد و کُشش بسیار، آتسز خوارزمشاه به نزدیک اربوز فرستاد و قبول اطاعت او کرد و سی هزار دینار زر مواضعه قبول کرد که سال به سال بعد از اجناس و مواشی بدو می‌رساند. اربوز بدین مصالحت

بازگشت.»^{۲۱} آتسز از سال ۵۲۲ تا ۵۵۱ قمری یعنی نزدیک به سی سال، مقام خوارزمشاهی داشت. ^{۲۲} وی از سال ۵۳۶ قمری - که برای اولین بار با قراختاییان مواجه گردید^{۲۳} - مجبور شد خراجی سالیانه به آنان بپردازد. این روند پرداخت خراج تا زمان مرگ آتسز ادامه یافت و هر سال فرستادگان از سوی گورخان قراختایی به دربار خوارزمشاه آمده و خراج مذکور را مطالبه می نمودند. آتسز خوارزمشاه تا هنگام مرگ یعنی سال ۵۵۱ قمری این خراج سالیانه را پرداخت می نمود و از درگیری با قراختاییان پرهیز داشت. به این ترتیب آشکار می گردد که اولین فرستاده گورخان قراختایی به دربار خوارزمشاهیان فردی است که جوینی او را اربوز می نامد. البته یادآوری این نکته نیز الزامی است که اربوز، ایلچی یا سفیر گورخان یلوتاشه نبوده بلکه وی سردار سپاه گورخان بوده که با سپاهیان قراختایی برای غارت خوارزم آمده است اما با آتسز دیدار داشته و خوارزمشاه را خراج گزار یلوتاشه ساخته است. بی شک از سال ۵۳۷ تا ۵۵۱ (یعنی دوران چهارده ساله باقی مانده از حکومت آتسز) هر ساله ایلچیان به دربار وی آمده و خراج دریافت می داشته اند چرا که آتسز هر ساله این خراج را پرداخت می نمود و از درگیری با گورخان پرهیز داشت. اما اینکه این ایلچیان چه نام داشتند در هیچ منبعی ذکر نگردیده است. در نگاهی اجمالی به دوران امارت آتسز، آنچه به طور بارزی خودنمایی می کند درگیری های بسیار وی با حکومت های اطراف است. به این ترتیب که از یک طرف، مدام با سلطان سنجر سلجوقی درگیر است و پس از اسیر شدن سلطان سنجر به دست ترکان غز، درگیری آتسز با این غزها آغاز می گردد. از طرفی دیگر یعنی از سمت شمال نیز ترکانی که به نام 'بوزقیر' شهرت داشتند، مدام به خوارزم حمله می کردند و آتسز، مجبور بود به جنگ با آنان

۲۱. جوینی، ج ۲، ص ۸۸.

۲۲. «قطب الدین در سنه اثنین و عشرين و خمس مائه وفات یافت و پسرش آتسز به شرایط خوارزمشاهی قیام نمود... و مرگ آتسز در سنه احدی و خمسين و خمس مائه بود.» محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۱۳۶ - ۱۳۴.

۲۳. یادآوری این نکته که بارتولد نیز در ترکستان نامه به آن اشاره داشته، ضروری است که «گمان نمی رود حمله قراختاییان به خراسان بی درنگ پس از یکبار قطوان، وقوع یافته باشد، زیرا که در ماه اکتبر [اواسط پاییز] آن سال [۵۳۶ ق] آتسز را با لشکر در خراسان می بینیم که می کوشد از شکست سنجر، منافی برای خویشتن کسب کند.» بارتولد، ص ۶۸۸. البته از لحن گفتار جوینی نیز چنین برمی آید که نباید حمله قراختاییان به خوارزم، بلافاصله پس از نبرد قطوان بوده باشد. جوینی در جایی دیگر نیز به این موضوع اشاره داشته و چنین بیان می دارد که: «... چون سلطان سنجر در سنه ست و ثلثین و خمسمایه در مضاف ختای بر در سمرقند شکسته شد و منهزم به بلخ آمد و آن حکایت مشهورست آتسز در اثنای این حالات انتهاز فرصت جست و به مرو آمد و قتل و غارت بسیار کرد و به خوارزم بازگشت...» (همان، ص ۵) بدین ترتیب و با توجه به اشاره جوینی به تأمل گورخان قراختایی برای تجدید قوا و فراهم ساختن ارتش بیشتر، امکان دارد که حمله به خوارزم یک سال بعد یعنی در سال ۵۳۷ صورت گرفته و به ترتیب خراج گزار شدن آتسز و خوارزمشاهیان از آن سال شروع شده باشد.

بپردازد. در سمت شرق نیز دولت غوریان در حال گسترش اقتدار بود. این درگیری‌ها سبب گردید که آتسز نتواند نیروی عظیمی را برای صف‌آرایی در مقابل قراختاییان فراهم بکند و لذا مصلحت را در آن می‌دید تا همان خراج سالیانه را به ایلچیان گورخان پرداخت نماید و از هجوم دشمنی بسیار پرقدرت در امان باشد.^{۲۴}

اما بعد از آتسز، مقام خوارزمشاهی به پسرش ایل‌ارسلان رسید. راجع به نحوه روابط وی با قراختاییان باید گفت که او نیز در ابتدا مانند پدر، خراج‌گزار گورخان قراختایی بود. این موضوع را می‌توان از سخنان منهای سراج نیز دریافت: «... و جمله ممالک پدر را در تصرف آورد، و با خلق عدل و احسان کرد، و با کفار قراخاطا مالی که هر سال بدادی، عهد پیوست.»^{۲۵} در مدت دو سال آغازین امارت ایل‌ارسلان، از سال ۵۵۱ تا ۵۵۳ قمری، این نوع رابطه ادامه داشت. یعنی ایل‌ارسلان نیز مثل پدر، خراج‌گزار قراختاییان بود و با پذیرش ایلچیان گورخان به دربار، خراج سالیانه را به آنها پرداخت می‌نمود. اما در سال ۵۵۳ قمری حاکم سمرقند که فردی به نام 'جلال‌الدین علی بن حسین' بود علم طغیان برافراشت. ایل‌ارسلان، سپاهی فراهم آورده و برای سرکوب این فرد راهی سمرقند گردید. حاکم سمرقند به محض شنیدن خبر حمله ایل‌ارسلان، از صحرائشینان که قراختاییان نیز جزو آنان بودند، کمک خواست. گورخان قراختایی نیز یکی از سرداران خود به نام 'ایلک‌ترکان'^{۲۶} را با ده هزار سوار به حمایت از جلال‌الدین علی بن حسین فرستاد. دو سپاه در سمرقند رودرو قرار گرفتند اما سپاهیان قراختایی با مشاهده شمار بسیار زیاد نیروی خوارزمشاه دچار ترس و اضطراب شدند و کار به جایی کشید که بزرگان سمرقند، پادرمیانی کردند و تقاضای صلح نمودند. به این ترتیب می‌توان گفت اولین پیروزی خوارزمشاهیان در مقابل قراختاییان در زمان ایل‌ارسلان شکل گرفت. «... و [ایل‌ارسلان] بازگشت به خوارزم و در آن سال عزیمت ماوراءالنهر کرد و روی به لشکر ختا نهاد و فتحی نامدار کرد و هیبت او در دل‌ها نشست.»^{۲۷}

به نظر می‌رسد ایل‌ارسلان با وجود این پیروزی بر قراختاییان، باز نیز خراج سالیانه معهود را به ایلچیان قراختایی پرداخت می‌نموده است چون نه در کتاب جهانگشای جوینی و نه در سایر منابع، سخنی در مورد عدم پرداخت خراج، توسط ایل‌ارسلان نیامده است و از طرف دیگر چند سال بعد، جنگ دیگری بین ایل‌ارسلان و قراختاییان رخ داد که در این جنگ، ایل‌ارسلان مغلوب گردید.

۲۴. اللهیار خلعتبری و محبوبه شرفی، تاریخ خوارزمشاهیان (تهران: سمت، ۱۳۸۰)، ص ۷۵ - ۷۴.

۲۵. جوزجانی، ص ۳۰۰.

۲۶. جوینی (ص ۱۵) این فرد را ایلک‌ترکمان می‌نامد.

۲۷. شبانکاره‌ای، ص ۱۳۶.

درباره تاریخ این جنگ نظرات متناقضی وجود دارد. جوینی در این باره می‌نویسد: «در شه‌ور سنه ستین و خمسمایه از حشم ختای و ماوراءالنهر جمعیتی شگرف ساختند بر قصد او [ایل‌ارسلان]، چون آوازه ایشان بشنید مستعد حرب گشت...»^{۲۸} جوینی زمان جنگ را سال ۵۶۰ قمری می‌داند در حالی که ابن‌اثیر این واقعه را جزو حوادث سال ۵۶۷ قمری آورده است.^{۲۹} به هر حال در این زمان، ایل‌ارسلان یکی از فرماندهان خود به نام 'عیاریک' را در رأس لشکری به سوی آمویه فرستاد تا در آنجا با قراختیایان به جنگ پردازد. اما در نبرد، این قراختیایان بودند که توانستند با حمله‌ای برق‌آسا سپاه خوارزمی را عقب رانده و فرماندهی آنان را به اسارت گیرند. به این ترتیب خوارزمیان شکست خورده و عقب نشستند. جوینی بیان می‌دارد که ایل‌ارسلان پس از این لشکرکشی، بیمار گردیده و در نوزدهم رجب همین سال (۵۶۰ ق) درگذشت.^{۳۰} اما ابن‌اثیر فوت ایل‌ارسلان را در سال ۵۶۸ قمری ذکر می‌کند.^{۳۱}

پس از مرگ ایل‌ارسلان، پسر کوچک وی، سلطان‌شاه، بر تخت سلطنت نشست. اما برادر بزرگ‌تر او یعنی تکش، از پذیرفتن این امر خودداری کرد و به نزد قراختیایان گریخت. در آن زمان، دختر گورخان قراختیایی، زمام امور قراختیایان را به دست داشت (این ملکه، دختر یلوتاشه بود و یلو پاسووان^{۳۲} نام داشت). تکش، ملکه قراختیایی را به خزاین و اموال خوارزم، وعده داد و با وی قرار نهاد که در صورت رسیدن به سلطنت، هرساله مالی را - افزون بر خراج سالیانه - به ایل‌چیان قراختیایی پردازد. «نزدیک‌ترین همسایه نیرومند تکش، قراختیایان بودند که به نزد آنان رفته و کمک خواست. در ضمن تعهد کرد که در صورت کمک به وی و بازگشت به خوارزم، خراج سالیانه را به طور منظم و افزون‌تر از گذشته پرداخت خواهد نمود.»^{۳۳} ملکه قراختیایی تقاضای کمک تکش

۲۸. جوینی، ج ۲، ص ۱۶.

۲۹. البته یادآوری این نکته الزامی است که علامه قزوینی در زیرنویس صفحه ۱۶ از جلد ۲ کتاب جهانگشای، بیان می‌دارد که این سال، به احتمال زیاد باید سال خمس و ستین و خمسمایه (۵۶۵ ق) بوده باشد. وی نیز به این موضوع که ابن‌اثیر سال ۵۶۷ قمری را سال آخرین جنگ ایل‌ارسلان با قراختیایان دانسته اشاره داشته و بیان می‌دارد که گفته جوینی هم باید همان سال ۵۶۵ باشد نه ۵۶۰. بارتولد نیز در ترکستان‌نامه، همان سال ۵۶۵ قمری را آورده است. بارتولد، ص ۷۰۶؛ ابن‌اثیر، ص ۱۸۰.

۳۰. جوینی، ج ۲، ص ۱۷.

۳۱. بر طبق گفته علامه قزوینی در زیرنویس ص ۱۶ از جلد ۲ کتاب جهانگشای، سال مرگ ایل‌ارسلان، باید ۵۶۵ قمری باشد. بارتولد، گفته ابن‌اثیر را صحیح دانسته و بیان می‌دارد: «ایل‌ارسلان که بیمار بود به تختگاه خویش بازگشت و در مارس سال ۱۱۷۲ میلادی (اول بهار ۵۶۸ هجری) درگذشت.» بارتولد، ترکستان‌نامه، ص ۷۰۶؛ ابن‌اثیر، ص ۱۸۰.

32. Yelo - Pusuwan

۳۳. ابراهیم قفس اوغلی، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، داوود اصفهانیان (تهران: گستره، ۱۳۶۷)، ص ۱۰۷.

را پذیرفته و شوهرش فوما (یا به قول جوینی: فرما)^{۳۴} را به کمک وی فرستاد. تکش با کمک نیروی قراختایی توانست خوارزم را گرفته و بر تخت سلطنت تکیه زند. سلطان‌شاه نیز به همراه مادرش فرار کرده و به 'مؤید‌آی‌ابه'^{۳۵} پناهنده شد. به این ترتیب، خوارزمشاهیان دوباره و بیش از پیش خراج‌گزار قراختاییان گردیدند. اما از طرف دیگر نیز، متوسل شدن سلطان‌شاه به مؤید‌آی‌ابه بی نتیجه بود و سرانجام به قتل آی‌ابه و مادر سلطان‌شاه یعنی ترکان‌خاتون، به دست تکش خوارزمشاه انجامید. سلطان‌شاه - که این بار نیز جان سالم به در برده بود - به سوی ممالک غور حرکت کرده و به سلطان غیاث‌الدین غوری، پناهنده گردید. تکش که به مقام خوارزمشاهی رسیده بود طبق قراری که با ملکه قراختایی نهاده بود، هر سال مجبور بود تا از ایلیچیان ملکه استقبال کرده و خراج مقرر را به آنان بپردازد. اما تکش خوارزمشاه از نوع رفتار ایلیچیان قراختایی و بی‌احترامی‌ها و گستاخی‌های آنان به شدت ناراضی بود. این ناراضی را به خوبی می‌توان از سخنان جوینی دریافت. جوینی بیان می‌دارد که چون یکی از سفرای گورخان قراختایی - که جهت گرفتن خراج به دربار خوارزمشاه تکش آمده بود - گستاخی نموده و رعایت ادب را نمود؛ به امر تکش به قتل رسید.

... و سلطان تکش را در خوارزم کار، نظام تمام یافت و امور مُلک، قوام پذیرفت و رُسل ختای بر قرار متواتر بودند و زیادت از قبول تحکّمات و ملتسمات، مترادف؛ و با این همه، رعایت شرایط ادب نمی‌کردند و شرف نفس هر آینه از تحمل حیفِ اَبیّ تواند بود و به قبول ضیم، تن در نتوان داد... بفرمود تا یکی از ازار معارف ختای که به رسالت آمده بود سبب حرکات نالایق او بکشند و میان او و قوم ختای، مکاوحت ظاهر شد.^{۳۶}

به این ترتیب، تکش نتوانست بی‌احترامی و گستاخی ایلیچیان قراختایی را تحمل کند و دستور

۳۴. جوینی، ج ۲، ص ۲۰.

۳۵. مؤید‌آی‌ابه که به وی مؤید بزرگ یا صاحب نیشابور هم گفته شده یکی از سرداران سلطان سنجر سلجوقی بود که او را به جنگ با غزها تحریک کرد. جنگی که برای سلطان سلجوقی و مردم تحت حکومتش بسیار گران تمام شد و کشته‌های فراوان و خرابی‌های بسیار به بار آورد. با مرگ سلطان سنجر سلجوقی در سال ۵۵۲ قمری قدرت مؤید‌آی‌ابه از قبل نیز بیشتر شد. طوری که در سال ۵۵۷ قمری جانشین سنجر یعنی خاقان رکن‌الدین محمود را کور کرد و بر قلمرو او مسلط گردید. مؤید، نیشابور را مرکز قدرت خویش قرار داد. او در دوران ایلارسلان با خوارزمشاه بر سر گرگان، دهستان درگیری‌هایی داشت و پس از مرگ ایلارسلان نیز به تحریک ترکان‌خاتون به حمایت از سلطان‌شاه پرداخت. نک: محمد بن سلیمان راوندی، راحه الصدور و آیه السرور، با تصحیح محمد اقبال و حواشی مجتبی مینوی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۲)؛ ص ۱۸۱-۱۷۹؛ عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مفصل ایران (تهران: خیام، ۱۳۸۰)، ص ۳۹۳-۳۹۱.

۳۶. جوینی، ج ۲، ص ۱۹.

قتل یکی از آنان را صادر نمود و این سبب بهم خوردن روابط خوارزمشاهیان و قراختاییان گردید. اما از طرفی دیگر سلطان‌شاه که مترصد فرصت بود این فرصت را معتنم شمرده و با نیرو و سازوبرگی که از غیاث‌الدین غوری گرفت، به نزد ملکه قراختایی رفته و از او برای دفع تکش، کمک طلبید. ملکه نیز شوهرش، فوما، را با لشکری به کمک وی فرستاد. تکش به محض شنیدن خبر حمله سلطان‌شاه و فوما، دستور داد تا آب را در راه سپاه آنان باز کنند. این کار و همچنین عدم حمایت خوارزمیان از سلطان‌شاه، سبب شد تا فوما از حمله خود پشیمان شده و عقب‌نشینی نماید؛ اما سلطان‌شاه از او خواهش کرد تا حداقل مقداری نیرو در اختیار وی قرار دهد تا به وسیله آنها به سرخس حمله کند. فوما پذیرفت و «ده هزار سرباز قراختایی» در اختیار او قرار داد.^{۳۷} سلطان‌شاه به همراه این نیروها به سرخس - که در آن زمان در دست یکی از امرای غز به نام ملک دینار بود - حمله‌ور شد. ملک دینار توانست فرار کند و سرخس به دست سلطان‌شاه افتاد. سلطان‌شاه سپس به همراه نیروی قراختایی به مرو هجوم آورد و آنجا را نیز تصرف کرد. پس از تصرف مرو، سلطان‌شاه نیروی قراختایی را به همراه غنایم بسیار به سوی سرزمین خودشان بازگرداند.^{۳۸}

آنچه که در اینجا بیش از همه اهمیت دارد این است که تکش خوارزمشاه با کشتن ایلچیان قراختایی و دفاع پیروزمندانه در مقابل آنان، به دنبال رهایی از فرمانبرداری و خراج‌گزاری آنان بوده و تا حدود زیادی نیز در این راه موفق گردیده است. در مجموعه منشآت التوسل *إلی التوسل* که توسط بهالدین محمد بن موید بغدادی (منشی علاءالدین تکش خوارزمشاه) تألیف گردیده و اطلاعاتی بسیار ارزشمند درباره دوران حکومت این خوارزمشاه (سال‌های ۵۶۸ تا ۵۹۶ ق) در اختیار محققان قرار می‌دهد، چند نامه نیز که از طرف تکش خوارزمشاه به سلاطین غور از جمله غیاث‌الدین غوری نوشته شده، آورده شده که اطلاعاتی درباره اقدامات تکش بر ضد قراختاییان دربردارد. از جمله در یک نامه چنین آمده است که رئیس یکی از قبایل قپچاق به نام 'اوزان' (نام قبیله) که 'البقرا' نام داشته با نیروهای بسیار به طرف شهر جند آمده و توسط پسرش (فیران) برای خوارزمشاه پیام فرستاده که حاضر است هر خدمتی لازم است به خوارزمشاه بکند. خوارزمشاه نیز پس از استقبال و اکرام، آنان را به همراه ده تن از فرماندهان والامقام خود به نزد پسرش ناصرالدین ملک‌شاه - که والی جند بود - می‌فرستد و به پسرش فرمان می‌دهد با همراهی این قوم اوزان و سایر نیروها به جنگ قراختاییان رفته و آنان را از میان بردارند. اصل گفته بغدادی چنین است: «... به اتفاق یکدیگر،

۳۷. قفس‌اوغلی، ص ۱۱۳.

۳۸. جوینی، ج ۲، ص ۲۰؛ قفس‌اوغلی، ص ۱۱۳؛ ابن‌اثیر، ص ۱۱۵.

باقی ولایات ملاعینِ قدا [قراختا] مسلم کنند و ارکان دولت آن مخاذیل را منثلهم گردانند، و چون درین مهم، خلاصه غرض و زبده مقصود، اظهار شعار مسلمانی و تقویت دین یزدانی و آبادت اعوان ضلالت و اشارت ارکان ملت است اغلب ظن بلکه حقیقت یقین آن است که عن قریب تباشیر بشارت حصول مقاصد از مطلع توفیق پدید آید، و فتح و نصرت بر نیکوتر وجهی جمال نماید، و از نقیبت آن اشرار و ذریت آن کفار در آن دیار نماید، والله ولی التوفیق.»^{۳۹}

به این ترتیب مشخص می‌گردد که تکش خوارزمشاه از سال ۵۷۶ قمری (تاریخ فرستادن نامه برای سلطان غوری) شدیداً درصدد سرکوب قراختاییان برآمده و از این زمان به بعد است که نیروهای قپچاقی - که به کمک تکش آمده‌اند - فشارهای زیادی بر قراختاییان وارد آورده و حتی تا نزدیکی‌های تختگاه آنان یعنی بلاساغون هم پیش می‌روند. خود تکش خوارزمشاه نیز در رأس یک نیروی عظیم به طرف ماوراءالنهر حرکت کرده و موفق می‌شود شهر بخارا را اشغال نماید.^{۴۰} اگرچه تکش خوارزمشاه از سال ۵۷۶ قمری مدام به سرزمین قراختاییان حمله نموده و هدف خود از این حمله‌ها را جهاد علیه کفار می‌دانست ولی بعد از مدتی، روابط او با غیاث‌الدین غوری به هم خورده و غیاث‌الدین با لشکر بسیار زیاد به سوی خوارزم حمله‌ور گردید. تکش که اوضاع را چنین دید خود را برای جنگ آماده نمود و نمایندگانی نزد خان قراختایی فرستاد و از وی کمک طلبید و به وی گفت: «غیاث‌الدین، شهر بلخ را گرفته اگر شهر خوارزم را هم بگیرد به زودی به شهرهای قراختایی هم هجوم خواهد آورد و جلوگیری از لشکر غیاث‌الدین برای قراختاییان دشوار خواهد بود و نخواهند توانست آن‌ها را از ماوراءالنهر برانند.»^{۴۱}

خان قراختایی نیز پذیرفته و لشکری را به رهبری فردی به نام تاینگو^{۴۲} به حمایت از خوارزمشاه فرستاد. این لشکر از جیحون عبور کرد و مسیر بامیان را در پیش گرفت. اما سپاه غوریان تحت فرماندهی امرای باکفایتی چون حسین بن خرمیل و محمد بن خرنک توانستند شبانه به لشکر قراختاییان شیخون زده و بسیاری از آنان را در جیحون بریزند. چون خبر این شکست و کشته شدن بسیاری از قراختاییان به فرمانروای آنان رسید او ایلچییانی به نزد تکش فرستاد و به او پیغام داد که «تو مردان مرا کشتی و من برای هر کشته، ده هزار دینار می‌خواهم.»^{۴۳} تعداد این کشته‌ها

۳۹. بهاء‌الدین محمد بن موبد بغدادی، التوسل الی التوسل، تصحیح احمد بهمنیار (تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۱۵)، ص ۱۵۸.

۴۰. قفس‌اوغلی، ص ۱۲۰.

۴۱. ابن‌اثیر، ص ۱۸۰.

را نزدیک به ده هزار نفر اعلام نموده‌اند. تکش از پرداخت این پول امتناع کرد و این کار سبب شد تا قراختاییان بار دیگر به سوی خوارزم حمله‌ور گردند. اما این بار نیز تکش توانست در مقابل آنان مقاومت کرده و آن‌ها را عقب براند. این آخرین مقاومت تکش در مقابل قراختاییان بود چون چند مدت بعد دچار بیماری گردیده و فوت نمود. «... در اثنای آن عارضه دموی روی نمود و به خنّاق نعوذ بالله منها سرایت کرد.»^{۴۴} شبانکاره‌ای سال درگذشت او را سال ۵۹۶ قمری می‌داند.^{۴۵} به این ترتیب مشخص می‌شود که چون تکش در ابتدا با کمک قراختاییان به تاج و تخت خوارزم رسید، مجبور گردید که خراج سالیانه‌ای بیشتر از قبل به ایلچیان گورخان بپردازد؛ اما رفتار گستاخانه ایلچیان، از تحمل وی خارج بود و او نمی‌توانست در مقابل این بی‌احترامی‌ها ساکت بنشیند. از همین رو «رسولی را که با گورخان، خویشی داشت کشت و همراهان رسول، به فرمان تکش، به دست اعیان دولتی خوارزمی از پای درآمدند.»^{۴۶} این گونه بود که تکش درگیری خود با قراختاییان را آغاز نمود؛ اما تهاجمات غوریان به مرزهای خوارزمشاهیان و نیاز مبرم تکش به درخواست کمک از گورخان قراختایی، بار دیگر وی را خراج‌گزار قراختاییان ساخت. اگرچه تکش از پرداخت غرامت به گورخان، بابت قتل عام نیروهای کمکی قراختایی توسط غوریان، اجتناب نمود و این عمل، روابط گورخان را با خوارزمشاه تیره ساخت اما به قول جوینی به رغم این تیرگی روابط، باز هم تکش ایلچیان قراختایی را پذیرفته و تا آخر عمر خراج سالیانه را به گورخان پرداخت می‌نمود. وی نه تنها خود این کار را انجام می‌داد و «تحرّی رضای او به همه وجوه رعایت می‌نمود، در مرض موت، پسران را نصیحت کرد که با گورخان، مکاوت نکنند و سر از قراری که مقرر است نتابند چه او سدی بزرگست که ماورای او خصمان درشت‌اند.»^{۴۷}

پس از درگذشت تکش خوارزمشاه، پسرش قطب‌الدین محمد، مقام خوارزمشاهی یافت (۵۹۶ ق). به محض رسیدن خبر مرگ تکش به غوریان، آنان از فرصت استفاده کرده و به خراسان حمله نمودند. حمله آنان به خراسان سبب اغتشاش و غارت و تاراج بسیاری از مناطق این ایالت گردید. سلطان محمد که تازه به مقام خوارزمشاهی رسیده و در این زمان خراج‌گزار قراختاییان بود، از آنان برای جنگ با غوریان تقاضای کمک نمود. گورخان قراختایی نیز لشکری را به فرماندهی یکی از امرای خود به نام تاینگو، به کمک خوارزمشاه فرستاد. در جنگی که در سال ۶۰۱ قمری میان

۴۴. جوینی، ج ۲، ص ۴۶.

۴۵. شبانکاره‌ای، ص ۱۳۸.

۴۶. و.و. بارتولد، ترکستان‌نامه، ص ۷۱۱.

۴۷. جوینی، ج ۲، ص ۸۹.

سلطان محمد خوارزمشاه و شهاب‌الدین غوری در گرفت، قراختاییان کمک بسیاری به سلطان محمد نموده و به تعقیب شهاب‌الدین غوری پرداختند. شهاب‌الدین به قلعه اندخوی (اندخود) گریخت و نزدیک بود که به اسارت قراختاییان درآید که سلطان سمرقند (سلطان عثمان قراخانی) واسطه گردید و شهاب‌الدین با سپردن همهٔ فیل‌ها و خزاین خود به آنان، جان خود را نجات داد.^{۴۸} سلطان محمد خوارزمشاه پس از سر و سامان دادن به اوضاع خراسان، به خوارزم بازگشت. اما در همین زمان بود که مردم ماوراءالنهر نیز نامه‌هایی برای سلطان فرستاده و از وی تقاضا نمودند تا آنان را از ظلم و جور قراختاییان برهاند. جوینی بیان می‌دارد که سلطان محمد خوارزمشاه پس از رسیدگی به امور مربوط به خراسان، نامه‌های بسیاری از نواحی مختلف ماوراءالنهر دریافت داشت که مردم از سلطان درخواست کرده بودند آنها را از ظلم قراختاییان برهاند: «چون سلطان را ارباع خراسان از شوایب مخالفان پاک شد و به کزات ارباب ماورالنهر از اعیان و مشاهیر، مکتوبات و مراسلات به خدمت او متواتر داشتند تا عزیمت بدان طرف مستخلص گرداند و دیار آن را از جور و ظلم ظلمهٔ ختایی، مصفی؛ چه از طواعیت طواعیت پرستان، ملول گشته بودند و در دست فرمان آن جماعت، ذلول شده...»^{۴۹}

خوارزمشاه که خود نیز از رفتار گستاخانه و بی‌ادبانهٔ ایلچیان قراختایی به تنگ آمده بود به دنبال راه چاره‌ای می‌گشت تا خود را از شر آنان رهایی بخشد. نخستین اقدام سلطان محمد خوارزمشاه در رویارویی با قراختاییان این بود که در پرداخت خراج اهمال می‌کرد و «چون سلطان را همتی بود که شاه انجم را از روی مرتبت در زیر چتر خود می‌دید از تحمل جزیت و اداء خراج کورخان، انفت می‌داشت دو سه سال در ادای آن تعویقی انداخت و در گزاردن آن آهستگی کرد. عاقبت کورخان، وزیر ملک خود، محمودتای،^{۵۰} را به استیفای واجبات اموال قراری بفرستاد...»^{۵۱} این بار نیز سلطان محمد از ملاقات با سفیر گورخان خودداری کرد و به بهانهٔ جنگ با قبیچاق‌ها شهر را رها ساخته و از مادر خود خواست تا در نبود وی با فرستادگان گورخان دیدار نماید. ترکان خاتون نیز به خوبی از سفرای گورخان و به ویژه محمودتای، پذیرایی کرد و خراج سالیانه را به آنان پرداخت نمود و حتی سفرایی از جانب خود نیز به همراه محمودتای به دیدار گورخان فرستاد؛ اما محمودتای که متوجه بی‌اعتنایی خوارزمشاه شده بود در زمان بازگشت به نزد گورخان، این جریان را بازگو کرده و «گفت

۴۸. جوینی، ج ۲، ص ۸۹، خلعتبری و شرفی، ص ۷۷.

۴۹. همان، ص ۷۴.

۵۰. بارتولد، در ترکستان‌نامه وی را محمودبای می‌خواند. بارتولد، ص ۷۴۷.

۵۱. جوینی، ج ۲، ص ۸۹.

سلطان [محمد خوارزمشاه] دل یکتوئی ندارد و بعد از این مالی ادا نکند...»^{۵۲} بی‌اعتنایی سلطان محمد نسبت به ایلچیان قراختایی به همین جا ختم نشد بلکه به جایی کشید که سلطان «سرانجام در سال ۶۰۷ قمری فرمود تا رسول قراختاییان را در رود افکندند.»^{۵۳} در توضیح این مطلب باید بیان داشت که در این سال نیز مثل سال‌های قبل سفرای قراختایی جهت اخذ خراج به دربار خوارزمشاه وارد شدند. «مقدم ایشان [ایلچیان]، توشی بر عادت مستمر به طلب مال آمد بر قرار معهود با سلطان بر تخت می‌نشست و بواجبی حرمت حشمت رعایت نمی‌کرد و نفس شریف از تحمل استخفاف هر ناکسی، آبی باشد فرمود تا آن بی‌خرد را خرد کردند و در آب انداخت.»^{۵۴}

به این ترتیب سلطان محمد، با کشتن توشی، ایلچی گورخان، دشمنی خود با قراختاییان را آشکار ساخته و برای سرکوبی آنان به سوی بخارا و سمرقند لشکر کشید. بخارا را به زودی فتح کرد و بعد راهی سمرقند گردید. حاکم سمرقند - که فردی به نام سلطان عثمان بود - نیز به دلیل اینکه از دختر گورخان قراختایی خواستگاری کرده ولی گورخان با این کار مخالفت نموده بود، از گورخان رنجیده‌خاطر شده و بلافاصله با آمدن سلطان محمد به سمرقند، سکه و خطبه را به نام محمد خوارزمشاه کرد.^{۵۵} سلطان محمد با همراهی سلطان عثمان، از سیحون عبور کرده و در ماه ربیع‌الاول سال ۶۰۷ قمری (اوت و سپتامبر ۲۱۰ - ۱۲۰۹ م) در صحرای به نام صحرای ایلامش با لشکر قراختایی - که تحت فرمان تاینگو بود - درگیر شدند. در این نبرد، نیروهای سلطان محمد خوارزمشاه برتری یافته و تاینگو را به اسارت گرفتند. سلطان، دستور داد او را کشته و به رود جیحون انداختند.^{۵۶} به این ترتیب با همراهی سلطان عثمان، محمد خوارزمشاه توانست قراختاییان را شکست دهد. خوارزمشاه بعد از این پیروزی به همراه سلطان عثمان به خوارزم بازگشت. اما هنوز مدت زیادی در خوارزم مقام نکرده بود که خبردار شد عده‌ای از یاران قادرخان (از قپچاق‌ها) در نزدیکی جند، شورش کرده‌اند. پس سلطان راهی جنگ با آنان گردید و «چون بر قپچاقیان پیروز شد خبر یافت که لشکر قراختاییان، باری دیگر سمرقند را محاصره کرده‌اند و به آن سو شتافت.»^{۵۷} زمانی که سلطان حرکت کرد لشکر ختای سمرقند را محاصره نموده و به قول جوینی بیش از هفتاد

۵۲. جوینی، ج ۲، ص ۹۰.

۵۳. بارتولد، ترکستان‌نامه، ص ۷۴۳.

۵۴. جوینی، ج ۲، ص ۷۵.

۵۵. همان، ص ۷۶. بارتولد، ترکستان‌نامه، ص ۷۴۴ - ۷۴۳.

۵۶. همان، ص ۸۱ - ۷۶. همان، ص ۷۴۴ - ۷۴۳.

۵۷. همان، ص ۷۴۵.

نوبت با مسلمانان این شهر جنگیده بودند.^{۵۸} قراختاییان، زمانی که خبر حرکت سلطان را شنیدند، تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند، البته خبر استیلای کوچلوک‌خان نایمانی^{۵۹} در مناطق شرقی قلمرو قراختاییان نیز این عقب‌نشینی را تسریع نمود. به این ترتیب با رسیدن سلطان محمد به سمرقند، نیروهای قراختایی عقب‌نشینی کرده بودند. اما در همین زمان بود که نایمان‌ها به رهبری کوچلوک قدرت گرفته بودند. کوچلوک‌خان نیز که با قراختاییان درگیری داشت نمایندگانی نزد سلطان محمد فرستاده و با سلطان پیمانی منعقد ساخت. برطبق این پیمان، اگر سلطان محمد زودتر بر گورخان قراختایی پیروز می‌شد، تا ختن و کاشغر از آن او می‌گردید و اگر کوچلوک، زودتر پیروز می‌گردید، همه سرزمین‌های واقع در مشرق سیحون به وی می‌رسید. «اگر سلطان را میسر شود تا ختن و کاشغر سلطان را باشد و اگر کوچلوک را، تا آب فناکت.»^{۶۰}

با تأمل در گفتار نسوی درمی‌یابیم که ابتدا این محمد خوارزمشاه است که به قلمرو گورخان حمله می‌کند. وی درصدد نابودی قراختاییان بود و می‌خواست هرچه زودتر از زیر بار پرداخت خراج به آنان شانه خالی کند. اما پس از انجام این حمله و وارد کردن یک شکست بر پیکر دولت قراختایی، این کوچلوک است که با زیرکی، از فرصت پیش‌آمده استفاده کرده و به دولت در حال احتضار قراختایی حمله می‌کند و کار آن را یکسره می‌سازد. نسوی، جریان را به این صورت بیان می‌دارد که «چون به شاهنشاه [محمدخوارزمشاه] خبر رسید که کشلو، گورخان را اسیر گرفته و بر آن گوهران گرانبها و خواسته‌های نفیس که خان‌خانان، به مرور زمان از اقطار جهان فراهم آورده، دست یافته است، کس فرستاد وی را گفت چرا آنگاه که خان‌خانان را حشمت سلطنت، قرین و رفعت مرتبت، همنشین بود قصد وی نکردی و اکنون که او را بشکسته، از ملک و دیار خویش آواره و ربوده هر یغماگر و تاراج‌پیشه ساخته، دستیاران و پشتیبانان وی به تیغ بی‌دریغ گذرانیده‌ام، و او خود از دام من بدر جسته است، بر وی حمله برده، مغلوب را، اسیر و از پای درآورده را، دستگیر

۵۸. جوینی، ج ۲، ص ۸۲.

۵۹. نایمان‌ها قومی ترکی - مغولی بودند که همزمان با اقوام دیگری همچون کرائیت‌ها، اویغورها و (مغولان زبردست یسوکای و تموچین) و در جوار همین اقوام، به زندگی قبیله‌ای خویش می‌پرداختند. این قوم «که تحت نفوذ تمدن اویغوری بودند، احتمالاً متمم‌ترین قبیله مغولستان آن عصر، محسوب می‌شدند. بدون شک آنان بودند که اولین بار، خط اویغوری را اخذ کردند و با الفبای زبان مغولی، منطبق نمودند و بدین ترتیب، خط اویغوری، پدیدار گردید. همچنین نایمان‌ها دارای روابطی با ترکستان و سمیرچی بودند. سرزمینشان، محل رفت‌وآمد بازرگانان مسلمانی بود که دارای نفوذ فرهنگی بر طبقات بالای جامعه نایمان، و از آن طریق بر همه آنها بودند.» ولادیمیر تسف، *نظام اجتماعی مغول* ترجمه شیرین بیانی (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۲)، ص ۹۷. فواد عبدالمعطی الصیاد نیز در کتاب *المغول فی التاریخ* (ص ۲۹)، درباره نژاد نایمان‌ها چنین بیان می‌دارد که: «من الاتراک غلب علیهم الطابع المغولی.»

۶۰. جوینی، ج ۲، ص ۸۳. بارتولد، *ترکستان‌نامه*، ص ۷۴۵.

ساخته‌ای و همانا خان‌خانان چنان می‌خواست که دختر خود 'توغاج خاتون' را به نکاح من آورده، با جواهر ثمین و متاع‌های گزین گنجینه خویش بدین سوی فرستد، مگر با وی صلح جویم، و او را با بقیه‌السیف یاران و سپاه در آخرین نقاط کشورش بازگذارم. اکنون اگر سلامت خویش و کسان خواهی، وی را با دختر و خزاین و اموال و اتباع، بدین جانب گسیل‌دار و گرنه قطع این گفتگو را به زبان تیغ در خاطر سپار. کشلوخان پاسخی به فروتنی بداد، و هدایای شایان از طوایف آن اطراف، به درگاه شاهنشاه بفرستاد و از تسلیم گورخان، به شفاعت، پوزش خواست.^{۶۱} کوچک اگرچه داماد گورخان قراختایی بود ولی سودای گسترش ملک را در سر می‌پروراند و به دنبال آن بود تا هر طور شده قلمرو حکومتی خود را افزایش دهد. این شاهزاده‌نایمانی از اغتشاشات داخلی که در حاکمیت قراختاییان رخ داده بود و نیز از کمک حکمران آلمالیغ - که تابع قراختاییان بود - به خوبی بهره‌جسته و با یک هجوم، توانست نیروهای قراختایی را شکست داده و گورخان را که پدر زنش بود، اسیر نماید. این حادثه در سال ۶۰۷ قمری (۱۱ - ۱۲۱۰ م.) رخ داد. از آن طرف نیز سلطان محمد خوارزمشاه خود را به معرکه رسانده و فراریان قراختایی را یا به قتل رسانید و یا به اسارت گرفت و قسمتی از سپاه قراختایی را نیز وارد سپاه خود نمود.^{۶۲} بدین ترتیب در سال ۶۰۸ - ۶۰۷ قمری (۱۲۱۱ م.) با حمله‌ای دوجانبه از طرف کوچک‌خان نایمانی و سلطان محمد خوارزمشاه، به عمر دولت قراختایی - که از اوایل سده ششم قمری در مرزهای اسلامی ساکن شده بود - پایان داده شد. البته گورخان تا یکی دو سال دیگر هم زنده بود ولی تحت تسلط کوچک قرار داشت تا اینکه سرانجام با حمله چنگیزخان در سال ۶۱۶ - ۶۱۵ قمری (۱۲۱۸ م.) تمامی قلمرو نایمان‌ها و قراختاییان به دست مغولان افتاد.

براق و تاینگو، ایلچیان قراختایی در دربار خوارزمشاه

پس از بیان روند روابط دو دولت قراختایی و خوارزمشاهی و چگونگی ورود ایلچیان قراختایی به دربار سلاطین خوارزمشاهی، حال وقت آن است تا شرح حال دو نفر از این ایلچیان به طور اختصاصی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. این نکته که براق با ورود به کرمان، دولتی با نام قراختاییان کرمان را بنیان نهاد بر همه آشکار است اما آنچه کمتر مورد عنایت اندیشمندان قرار گرفته، سرگذشت وی و برادرش و حوادث اتفاق افتاده برای این دو، قبل از ورود به کرمان است. پیش از هر چیز و با تأمل

۶۱ شهاب‌الدین محمد نسوی خرنودی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴)، ص ۱۳ - ۱۰.

۶۲ قفس اوغلی، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، صص ۳۹ - ۲۳۸.

در منابع متقدم و تحقیقات جدید باید به چند پرسش اساسی پاسخ داد. ۱. براق و برادرش خمتبور تاینگو، همزمان با کدام گورخان قراختایی می‌زیستند؟ ۲. آنان در دربار گورخان از چه مقام و منزلتی برخوردار بوده و بر چه منصبی اشتغال داشتند؟ ۳. این دو برادر به چه منظور به دربار خوارزمشاهیان فرستاده شدند و در زمان کدام خوارزمشاه وارد دربار شدند؟ جهت پاسخ‌گویی به پرسش نخست باید با ترسیم جدولی دقیق از سال‌های حکومتی گورخان‌های قراختایی و سلاطین خوارزمشاهی، دوران حکومت هر کدام از گورخان‌های قراختایی را با همتایان آنان در دولت خوارزمشاهی به هم تطبیق داد. در جدول نخست، سال‌های حکومتی گورخان‌های قراختایی مشخص گردیده و در جدول دوم نیز سال‌های حکومتی سلاطین خوارزمشاهی آورده شده است.

جدول شماره ۱: اسامی پادشاهان دولت لیائوی غربی (قراختایی)

از ۱۱۲۴ تا ۴۴ - ۱۱۴۳ میلادی (۵۱۸ تا ۵۳۹ ق)	Yelü Dashi یه لیو داشی
از ۱۱۴۴ تا ۱۱۵۰ میلادی (۵۳۹ تا ۵۴۵ ق)	Tabuyan تا - بو - ین
از ۱۱۵۰ تا ۱۱۶۴ میلادی (۵۴۵ تا ۵۵۹ ق)	Yelü Yilie یه لیو یه - لیه
از ۱۱۶۴ تا ۱۱۷۸ میلادی (۵۵۹ تا ۷۴ - ۵۷۳ ق)	Yelü pusuwan یه لیو پو - سو - وان
از ۱۱۷۸ تا ۱۲۱۱ میلادی (۵۷۴ تا ۰۸ - ۶۰۷ ق)	Yelü Zhilugu یه لیو جی - لو - گو
از ۱۲۱۱ تا ۱۲۱۸ میلادی (۰۸ - ۶۰۷ تا ۱۶ - ۶۱۵ ق)	Kuchlug کوچلک ۱

جدول شماره ۲: اسامی خوارزمشاهان

۵۲۱ تا ۵۵۱ قمری (۱۱۲۷ تا ۱۱۵۶ م)	آتسز بن محمد
۵۵۱ تا ۵۶۷ قمری (۱۱۵۶ تا ۷۲ - ۱۱۷۱ م)	ایل‌ارسلان بن آتسز
۵۶۷ تا ۵۹۶ قمری (۱۱۷۲ تا ۱۲۰۰ م)	تکش بن ایل‌ارسلان
۵۹۶ تا ۶۱۷ قمری (۱۲۰۰ تا ۱۲۲۰ م)	محمد بن تکش
۶۱۷ تا ۶۲۷ قمری (۱۲۲۰ تا ۱۲۳۰ م)	جلال‌الدین بن محمد

به این ترتیب و با تطبیق سال‌های حکومتی گورخان‌های قراختایی و سلاطین خوارزمشاهی، می‌توان دریافت که با توجه به اینکه آتسز از ۵۲۱ تا ۵۵۱ قمری (۱۱۲۷ تا ۱۱۵۶ م) سلطنت

خوارزمشاهیان را برعهده داشته است و یلوتاشه نیز از اواخر دهه سوم قرن ۶ قمری (۱۲ م) خود را به مرزهای اسلامی رسانید و تا سال ۵۳۹ قمری (۴۴ - ۱۱۴۳ م) نیز در قید حیات بود؛ پس تمامی دوران گورخانی یلوتاشه، همزمان با آتسز بوده است و ایلچیان قراختایی که از جانب گورخان (یلوتاشه) جهت دریافت خراج سالیانه به دربار خوارزمشاهیان وارد می‌شدند با خوارزمشاه آتسز دیدار کرده و خراج را از وی دریافت می‌داشته‌اند. پس از یلوتاشه، همسرش تابوین^{۶۳} بر تخت قراختاییان تکیه زد؛ چراکه دو فرزند وی - که یکی پسر و دیگری دختر بود - در سنین کودکی به سر برده و توانایی اداره امور امپراتوری را نداشتند. تابوین تقریباً از ۵۳۹ تا ۵۴۶ - ۵۴۵ قمری (۱۱۴۴ تا ۱۱۵۰ م) فرمانروایی قراختاییان را برعهده داشت. با این حساب می‌توان دریافت که دوران فرمانروایی تابوین نیز مصادف با دوران سلطنت آتسز خوارزمشاه بوده و ایلچیان تابوین، خراج را از آتسز دریافت می‌داشته‌اند. پس از تابوین پسرش یلو یه لیه^{۶۴} به امپراتوری رسید. او تقریباً از ۵۴۵ تا ۵۶۰ - ۵۵۹ قمری (۱۱۵۰ تا ۱۱۶۴ م) فرمانروایی قراختاییان را عهده‌دار بود. با این احتساب، سال‌های آغازین دوران فرمانروایی یلو یه لیه هم مصادف با آتسز خوارزمشاه بوده است و با به قدرت رسیدن ایل ارسلان در سال ۵۵۱ قمری (۱۱۵۶ م) وی با یلو یه لیه هم‌دوره گردید. ۸ سال از دوران سلطنت ایل ارسلان، مصادف با یلو یه لیه بود تا اینکه یلو یه لیه در سال ۵۵۹ قمری (۱۱۶۴ م) درگذشت و از این زمان خواهرش، یلو پاسووان^{۶۵} به فرمانروایی قراختاییان رسید و تا ۵۷۴ - ۵۷۳ قمری (۱۱۷۸ م) نیز فرمانروایی را برعهده داشت. پس ۸ سال از دوران حکومت این ملکه قراختایی، مصادف با ایل ارسلان بوده و ۷ سال باقی‌مانده همزمان با سلطان تکش خوارزمشاه بوده است. یلو پاسووان همان ملکه قراختایی است که سلطان‌شاه و تکش هر دو از او برای نشستن بر تخت خوارزمشاهیان یاری خواستند و او نیز شوهرش فوما را به یاری آنان فرستاد؛ یک بار به یاری تکش و یک بار هم به یاری سلطان‌شاه. اما پس از قتل یلو پاسووان در سال ۵۷۴ - ۵۷۳ قمری (۱۱۷۸ م) فرد دیگری با نام یلو زیلوگو (یلو جی لوگو)^{۶۶} به گورخانی رسید. دوران فرمانروایی وی از ۵۷۴ - ۵۷۳ تا ۶۰۸ - ۶۰۷ قمری (۱۱۷۸ تا ۱۲۱۱ م) بوده با توجه به اینکه تکش تا سال ۵۹۶ قمری (۱۲۰۰ م) حکومت خوارزمشاهیان را برعهده داشته است می‌توان گفت که حداقل ۲۲ سال از دوران حکومت تکش، همزمان با آخرین گورخان قراختایی بوده است و با به قدرت رسیدن محمد خوارزمشاه در سال ۵۹۶ قمری (۱۲۰۰ م)،

63. Tabuyan

64. Yelü Yilie

65. Yelü pusuwan

66. Yelü Zhilugu

یازده سال باقی‌مانده از فرمانروایی آخرین گورخان، مصادف با محمد خوارزمشاه بوده و سرانجام نیز با حمله‌های دوجانبه محمد خوارزمشاه و کوچک خان نایمانی، قراختاییان در سال ۶۰۸ - ۶۰۷ قمری (۱۲۱۱م) از میان رفتند. البته یادآوری این نکته نیز الزامی است که در سال ۶۰۸ - ۶۰۷ قمری قلمرو قراختاییان به تصرف کوچک خان نایمانی و سلطان محمد خوارزمشاه درآمد و گورخان تحت نفوذ کوچک قرار داشت تا اینکه «گورخان بعد از یک دو سال، گذشته شد»^{۶۷} و کوچک بر قلمرو وی حاکم شد و سرانجام نیز در سال ۶۱۶ - ۶۱۵ قمری (۱۲۱۸م) طومار کوچک و نایمان‌ها توسط مغولان در هم پیچیده شد.

با این اوصاف و با توجه به اینکه منابع متقدم ورود براق و تاینگو به دربار خوارزمشاهیان را مصادف با سلطنت تکش یا فرزندش محمدخوارزمشاه، می‌دانند می‌توان چنین نتیجه گرفت که براق و برادرش تاینگو، همزمان با آخرین گورخان قراختایی (یلو زیلوگو) می‌زیسته‌اند. اما حال باید دید که این دو برادر در دربار گورخان از چه مقام و منصبی برخوردار بوده‌اند؟ مؤلف سیره جلال‌الدین منکبرنی بر آن است که «براق، حاجب گورخان، ملک خطا بود»^{۶۸} و نگارنده طبقات ناصری نیز او را حاجب خطایی می‌نامد.^{۶۹} حمدالله مستوفی در تاریخ‌گزیده بر آن است که «براق حاجب از امرای گورخان قراختایی و برادر[ش] تاینگو، امیر الوس بود»^{۷۰} احمدعلی خان وزیری - که در دوران صفویه می‌زیسته - نیز در تاریخ کرمان در این باره چنین می‌نگارد: «امیر براق از بزرگ‌زادگان الوس قراختای و حاجب گورخان ثانی قراختایی بوده. آن زمان ایشیک‌آقاسی را حاجب می‌گفتند، در این زمان این لقب را به فراشباشی اطلاق نمایند. برادر مهترش، تاینگو طراز، سرعسکر تمام سپاه گورخان بود»^{۷۱} نویسنده‌ی *سمط‌العلی* نیز به وصف این دو برادر پرداخته و چنین می‌نویسد: «سلطان نصره‌الدین و الدین ابوالفوارس قتلغ‌سلطان، برادر براق حاجب ابن کلدوز، شهریار سائس، عاقل و خسروی دانای کامل، مخصوص به فیض الهی، سزاوار به منصب سلطنت و شاهی. او و برادر مهترش حسام‌الدین خمتبور تاینگو از امرای قراختای بودند و از ارکان دولت خان‌خانان از اولاد گورخان»^{۷۲}.

۶۷. جونبی، ج ۲، ص ۹۳.

۶۸. نسوی، ص ۱۲۶.

۶۹. جوزجانی، ص ۳۱۴.

۷۰. حمدالله مستوفی قزوینی، تاریخ‌گزیده، تحقیق عبدالحسین نوایی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۵۲۸.

۷۱. احمدعلی خان وزیری کرمانی، تاریخ کرمان، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰)، ص ۱۴۱.

۷۲. ناصرالدین منشی کرمانی، *سمط‌العلی للحضرة العلیا*، تصحیح عباس اقبال (تهران: اساطیر، ۱۳۶۲)، ص ۲۲.

به این ترتیب و با تأمل در منابع مشخص گردید که براق و برادرش تاینگو در دربار یلو زیلوگو، آخرین گورخان قراختایی، از مقام و منزلت والایی برخوردار بوده‌اند. یکی مقام حاجی داشته و دیگری نیز یکی از فرماندهان سپاه گورخان بوده است. اما این دو نفر کی و چرا به دربار خوارزمشاهیان وارد شده‌اند؟ تأمل در این منابع چند نکته مهم و جالب توجه را در برداشت. نخست آنکه تمامی آنان ورود براق و برادرش به دربار خوارزمشاهیان را همزمان با سلطنت محمد خوارزمشاه بیان می‌دارند، به جز کتاب *سمط العلی للحضره العلیا*. ناصرالدین منشی بر آن است که «[براق و برادرش تاینگو] در عهد سلطان علاءالدین و الدین تکش خوارزمشاه از حضرت خان خانان به راه باسقاقی به تحصیل مال مواضعه، به خوارزم آمده و با عمده سلطنت علاءالدین و الدین محمد خوارزمشاه تصدی آن منصب نمود...»^{۷۳} این در حالی است که حتی شهاب‌الدین نسوی مؤلف *سیره جلال‌الدین منکبرنی* - که خود چندین سال منشی سلطان جلال‌الدین بوده و در بسیاری از سفرها به همراه وی بوده - در این باره چنین می‌نگارد که: «این براق، حاجب گورخان ملک خطا بود، در ابتداء مکاشفت به رسالت پیش سلطان محمد آمد، او را از مراجعت منع کرد، می‌خواست که در خواص او منتظم باشد.»^{۷۴} جوینی در *تاریخ جهانگشای*، ابن‌خلدون در *العبر*، حمدالله مستوفی در *تاریخ گزیده*، احمدعلی خان وزیری در *تاریخ کرمان*، میرخواند در *روضه الصفا*، خواندمیر در *حبیب‌السیر*، یحیی بن عبداللطیف قزوینی در *لب‌التواریخ* و نیز ورود براق و برادرش به دربار خوارزمشاهیان را مصادف با سلطنت سلطان محمد آورده‌اند. اینکه چرا و بر چه اساسی ناصرالدین منشی از سفر آنان در دوران سلطان تکش یاد می‌کند مشخص نیست. نکته دوم اینکه حتی میان منابعی که از ورود براق و تاینگو در دوران حکومت محمد خوارزمشاه سخن می‌گویند نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. به این ترتیب که برای مثال ابن‌خلدون چنین بیان می‌دارد که: «این براق حاجب پیش از این حاجب گورخان، پادشاه ختا بود. از نزد گورخان به خوارزم آمد و نزد [سلطان محمد] خوارزمشاه ماند و چون خوارزمشاه بر ختا ظفر یافت او را مقام حاجی خویش داد.»^{۷۵} و یا حمدالله مستوفی در این باره چنین می‌نگارد: «... بوقت آنکه سلطان محمد خوارزمشاه بر قراختای مظفر شد او با برادرش خمتبور به رسالت بدین ملک آمدند و اجازت مراجعت نیافتند.»^{۷۶} این در حالی است که نسوی ورود براق و تاینگو را مدت‌ها قبل از پیروزی سلطان بر قراختاییان دانسته و بیان می‌دارد که در این مدت «آنها در خوارزم، محصور

۷۳. منشی کرمانی، ص ۲۲.

۷۴. نسوی، ص ۱۲۶.

۷۵. عبدالرحمن ابن‌خلدون، *العبر*، ترجمه عبدالحمید آیتی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶)، ص ۲۰۸.

۷۶. مستوفی قزوینی، ص ۵۲۸.

بودند تا آنگاه که دیار و امصار گورخان را حق تعالی به سلطان داد.^{۷۷} احمدعلی خان وزیر، مورخ کرمانی دوره قاجاریه، ورود براق و تاینگو را در زمانی می‌داند که گورخان در نهایت قدرت قرار داشته و سلطان محمد خوارزمشاه از لشکریان وی خوف داشته است. وی در این باره چنین می‌نگارد: «براق به امر گورخان به جهت اخذ باج مقرری نزد سلطان محمد خوارزمشاه آمد. چون در آن وقت سلطان را مکانتی عظیم بادید آمده بود، از دادن مال عار داشت ولی از خوف لشکر قراختای، براق را مایوس ننموده به مسامحه گذرانید، لهدا مدت وقتی در موب آن پادشاه ذیجاء به سر می‌رود.»^{۷۸} نکته سوم اینکه در اکثر منابع مذکور، چرایی سفر و دلیل ورود این دو برادر به دربار خوارزمشاهیان، رسالت آنان برای گرفتن خراج مقرر بیان گردیده است؛ این در حالی است که بارتولد نظری دیگر را ارائه می‌نماید که با نظرات سایر منابع کاملاً متفاوت است. بارتولد ابتدا از جنگ میان سلطان محمد خوارزمشاه با نیروهای گورخان قراختایی (یلو زیلوگو) در سال ۶۰۷ قمری (۱۲۱۰م) و در محلی به نام تلس (تراز) خبر می‌دهد و بیان می‌دارد که در آن جنگ سپاهیان سلطان محمد خوارزمشاه، برتری یافتند و توانستند تاینگو، سپهدار اعظم گورخان را به اسارت درآورند. از نظر این مورخ، براق و برادرش تاینگو نیز در همین سپاه بوده‌اند و به همراه سایر اسرا به دربار خوارزمشاهیان فرستاده می‌شوند و این تاینگو (برادر براق حاجب) با آن تاینگو - که سردار سپاه بوده و پس از اسارت به قتل می‌سد - فرق می‌کند.^{۷۹}

در توضیح این مطلب باید بیان داشت که سخن بارتولد درباره جنگ میان محمد خوارزمشاه با تاینگو، سردار سپاه گورخان، در سال ۶۰۷ قمری صحیح است، چرا که جوینی نیز این مطلب را آورده و از جنگی میان این دو در محلی با نام صحرای ایلامش و در تاریخ «ربیع‌الاول سنه سبع و ستمایه»^{۸۰} خبر می‌دهد؛ اما راجع به بخش دوم گفتار بارتولد مبنی بر اینکه براق و تاینگو هم در این پیکار بوده و به اسارت درآمده و بعد از اسارت به نزد محمد خوارزمشاه برده می‌شوند تردید قطعی وجود دارد، چراکه اولاً اکثر منابع متقدم از رسالت براق و تاینگو خبر می‌دهند و بیان می‌دارند که این دو برادر از جانب گورخان رسالت داشتند تا به نزد محمد خوارزمشاه آمده و خراج معهود را دریافت دارند و ثانیاً حضور این دو برادر در دربار خوارزمشاه باید مدت‌ها قبل از این جریان بوده باشد چرا که آنان در دوران اوج قدرت گورخان و در حالی که هنوز خوارزمشاهیان خراج‌گزار قراختاییان بودند

۷۷. نسوی، ص ۱۲۶.

۷۸. وزیر کرمانی، ص ۱۴۱.

۷۹. بارتولد، ترکستان‌نامه، ص ۷۵۹ - ۷۵۸.

۸۰. جوینی، ج ۲، ص ۷۷.

پا در این سفر نهاده بودند. به نظر می‌رسد بارتولد، این مطلب را از تاریخ جهانگشای برداشت کرده است. جوینی در این باره می‌نویسد: «براق حاجب و برادر او خمیدبور از قراختای بودند و در عهد خان قراختای، خمیدبور را به رسالت به نزدیک سلطان، اختلافی بودست تا چون تاینگو طراز در دست آمد ایشان را نیز بیاوردند و در خدمت سلطان قربتی یافتند.»^{۸۱} با تأمل در گفتار جوینی می‌توان دریافت که وی بر آن است که براق و برادرش در ابتدا به رسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه آمده بودند اما خوارزمشاه بر آنان خشم گرفت و آنان را محبوس نمود ولی پس از پیروزی نهایی بر قراختاییان، آنان را نزد خود فراخوانده و مقام و مرتبت داد. دربارهٔ چگونگی برخورد سلطان محمد خوارزمشاه با این دو ایلچی قراختایی می‌توان به آثار مورخان دیگری همچون نسوی و ناصرالدین منشی نیز استناد کرد؛ آنجا که نسوی می‌گوید: «سلطان محمد، او را از مراجعت منع کرد. می‌خواست که در خواص او منتظم باشد. پس در خوارزم محصور بود، تا آنگاه که دیار او و امصار گورخان را حق تعالی به سلطان داد، او را بر درگاه حاضر کرد و در زمره باقی حجاب، منتظم گردانید.»^{۸۲} و یا ناصرالدین منشی چنین می‌نگارد: «سلطان محمد، براق را [چند روز معدود، محبوس داشت پس بناخت و درباره او صنوف تربیت تقدیم فرمود و پیش تخت خودش نزدیک گردانید و بپسندید و بنگرید و برکشید و منصب خاص حاجبی، اولاً داد و پس به امارت یولوق و یارغو و اقامت مراسم دیوان مظالم ثانیاً اختصاص داد و اتابکی سلطان غیاث‌الدین پیرشاه را علاوه آن منصب فرمود.»^{۸۳} این گونه بود که براق و برادرش تاینگو «در خدمت خوارزمشاه، مرتبه بلند کردند و از ارکان دولت و امرای حضرت شدند.»^{۸۴}

براق به مقام‌های والایی همچون حاجبی سلطان، امارت یولوق و یارغو و حتی اقامهٔ مراسم دیوان مظالم یافت و برادرش تاینگو نیز به فرماندهی بخشی از سپاهیان سلطان محمد، منصوب گردید و وی که «به وقت فترت مغول، امیر لشکر خوارزمشاه بود، در جنگ [با مغولان] کشته شد.»^{۸۵} احمدعلی خان وزیری در کتاب تاریخ کرمان، نظری دیگر را دربارهٔ سرنوشت تاینگو، بیان می‌دارد. وی بر آن است که چون کوچک‌خان نایمانی به ولی‌نعمت و پدر همسر خود گورخان قراختایی خیانت کرد و درصدد گرفتن تاج و تخت وی برآمد، این اخبار در اردوی سلطان محمد

۸۱. جوینی، ج ۲، ص ۲۱۱.

۸۲. نسوی، ص ۱۲۶.

۸۳. منشی کرمانی، ص ۲۲.

۸۴. مستوفی قزوینی، ص ۵۲۸.

۸۵. همانجا.

خوارزمشاه پیچید. از همین رو

«براق به طور فرار به جانب الوس پادشاه خود برفت. پس از آنکه به خدمت گورخان رسید عرض کرد خوارزمشاه از ادای مال اباہ نمود، اما این زمان با فساد و فتنه کوشلک، مقام انتقام نیست. اول باید دشمن اندرون را مضمحل ساخت بعد به بیرون پرداخت. گورخان رأی او را نپسندید. تاینگوپراز، برادر مهتر براق را با لشکری از حد و حصر بیرون به آهنگ پیکار خوارزمشاه، گسیل نمود... چون تاینگوپراز از حرکت سلطان مطلع شد، در چهار منزلی قرقز، که دارالملک قراختای است، توقف نمود. خوارزمشاه با جیش پریش آنجا رسید. سه روز طرفین داد مصاف دادند، روز چهارم لشکر قراختای شکست یافته تاینگو را چند زخم منکر رسیده دستگیر کرد.»^{۸۶}

با اندکی تأمل در گفتار این مورخ، می‌توان اشتباه وی را دریافت. وی خمتبور تاینگو را با تاینگوپراز، اشتباه گرفته و سرنوشت یکی را برای دیگری رقم زده است. او تاینگوپراز را برادر بزرگ براق حاجب می‌داند در حالی که این خمتبور تاینگو است که برادر براق بوده است.

براق در کرمان

از مقام و مرتبه‌های دیگر براق این بود که وی اتابکی یکی از فرزندان سلطان محمد با نام غیاث‌الدین را عهده‌دار بود. منابع تاریخی مختلف، نظرات گوناگونی را درباره غیاث‌الدین بیان می‌دارند. مؤلف سیره جلال‌الدین منکبرنی، نام اصلی وی را پیرشاه دانسته و او را کوچک‌ترین پسران سلطان محمد، معرفی می‌کند و از گفتار وی چنین برمی‌آید که سلطان محمد دارای چهار فرزند بوده که آخرین آنان غیاث‌الدین پیرشاه بوده است.^{۸۷} ابن‌خلدون نیز در تاریخ خویش همین مطلب را بیان داشته و البته متذکر می‌گردد که او نیز مطالب خود را از نسوی گرفته و تنها به وی اعتماد کرده است. این در حالی است که مطالب معتبر دیگری همچون تاریخ جهانگشای، جامع‌التواریخ، طبقات ناصری و تاریخ‌گزیده با اطلاعات قبلی متفاوتند. با تأمل در جلد دوم تاریخ جهانگشای می‌توان دریافت که عطاملک جوینی بطور پراکنده نام فرزندان سلطان محمد را بیان می‌دارد. وی در کتاب خویش از پنج فرزند پسر سلطان محمد یاد کرده است: ارزلاق (اوزلاق) سلطان، آق‌سلطان، جلال‌الدین، غیاث‌الدین پیرشاه و رکن‌الدین غورسانجی.^{۸۸} اگرچه نسوی و

۸۶. وزیر کرمانی، ص ۱۴۲ - ۱۴۱.

۸۷. نسوی، ص ۳۹ - ۳۸.

۸۸. جوینی، ج ۲، ص ۱۳۱ - ۱۳۰، ۲۰۱، ۲۰۸.

ابن خلدون، غیاث‌الدین پیرشاه را آخرین فرزند پسر سلطان محمد خوارزمشاه می‌دانند اما خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در جامع‌التواریخ، غیاث‌الدین را دومین پسر سلطان محمد خوارزمشاه معرفی می‌کند و بیان می‌دارد: «سلطان غیاث‌الدین پسر دوم سلطان محمد خوارزمشاه بود...»^{۸۹} حمدالله مستوفی، مؤلف تاریخ‌گزیده در بیان تعداد فرزندان سلطان محمد خوارزمشاه و نام اصلی غیاث‌الدین، کاملاً دچار اشتباه شده است. وی - که به نظر می‌رسد مطالب خود را از نسخه‌ای از تاریخ جهانگشای که دارای افتادگی بوده گرفته است - نام دو تن از امرای خوارزمشاه را نیز جزو فرزندان وی آورده و چنین می‌نگارد که «سلطان محمد را هفت پسر بود: آق‌سلطان، اوزلاغ‌سلطان و کوچای تکین و اغول ملک به پادشاهی نرسیدند در فترت مغول کشته شدند و جلال‌الدین منکبرنی و غیاث‌الدین بیزشاه و رکن‌الدین غورسانجی را نام سلطنت بود.»^{۹۰} وی پیرشاه را هم بیزشاه آورده است. همان کاری که مؤلف *سمط‌العلی* نیز انجام داده و غیاث‌الدین پیرشاه را سلطان غیاث‌الدین بیزشاه نوشته است.^{۹۱} در هر حال سلطان محمد، قبل از وفات «ملک اقالیم را میان فرزندان، قسمت کرد. خوارزم و خراسان و مازنداران را به ولیعهد خود ازلغ‌شاه، تفویض فرمود... ملک غزنه و بامیان و غور و بست و تکی‌ناباد و زمین‌داور و هرچه بدان متصل بود از زمین هند به پسر بزرگ خود جلال‌الدین منکبرنی داد... ملک کرمان و کیش و مکران را بر پسر خود غیاث‌الدین پیرشاه، که کوچک‌ترین پسرانش بود، نص کرد... و ملک عراق را به پسر خود رکن‌الدین غورسانجی، که از جلال‌الدین کوچک‌تر بود و از غیاث‌الدین بزرگ‌تر، تسلیم کرد...»^{۹۲}

به این ترتیب سرزمین‌های کرمان، مکران و کیش به غیاث‌الدین واگذار شد. اما اینکه غیاث‌الدین با سرزمین‌های تحت سیطره خود چه کرد؟ از چه زمانی به جانب این سرزمین‌ها حرکت نمود و سرانجام آنها را به چه کسانی واگذار کرد؟ پرسش‌هایی است که باید پاسخ‌هایی درخور به آنها داده شود. مؤلف *سیرت جلال‌الدین منکبرنی* - که از نزدیکترین مورخان به دوره مورد بررسی است - زمان ورود سلطان غیاث‌الدین به کرمان را پس از مرگ سلطان محمد خوارزمشاه دانسته و بیان می‌دارد که ابتدا رکن‌الدین غورسانجی برادر بزرگ‌تر غیاث‌الدین، مدتی به سمت کرمان رفت و بعد به اصفهان آمد و از آنجا پیکی را به دنبال غیاث‌الدین - که به خاطر حمله مغولان در قارون پناه گرفته بود - فرستاد و «بر توجه به کرمان، تحریض کرد و نمود که از منازع و ممانع، خالیست. پس

۸۹. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع‌التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی (تهران: اقبال، ۱۳۳۸)، ص ۳۹۶.

۹۰. مستوفی قزوینی، ۴۹۵.

۹۱. منشی کرمانی، ص ۲۲.

۹۲. نسوی، ص ۳۹.

او اولاً به اصفهان به خدمت رکن‌الدین رفت و رکن‌الدین او را نوازش کرد، و اکرام و تطف و انعام تمام فرمود. از آنجا بعد از سه روز به کرمان رفت و در تحت تملک درآورد...»^{۹۳} وی به زودی نه تنها توانست تمامی کرمان را تحت سیطره خود درآورده و «روز به روز کار او بر ترقی بود،»^{۹۴} بلکه با قتل برادرش رکن‌الدین به دست مغولان در اصفهان، وی به زودی توانست به سمت اصفهان رفته و با سرکوب مدعیانی همچون اتابک یغان طایسی - که مدتی اتابکی رکن‌الدین را بر عهده داشت و حال پس از قتل وی ادعای حاکمیت بر عراق عجم می‌کرد - بر اصفهان مسلط گردد. به زودی کار غیاث‌الدین آنچنان بالا گرفت که اوامر او در مازندران و خراسان نیز نفاذ یافت. غیاث‌الدین حتی به این نیز اکتفا نکرد و با حرکت به سمت آذربایجان، قصد خروج این سرزمین از استیلای اتابک ازبک بن محمد بن ایلدگز را داشت اما اتابک، رسولان بسیاری را نزد وی فرستاد و حتی خواهر خود ملکه جلالیه، صاحب نخجوان را به نکاح سلطان غیاث‌الدین درآورد و غیاث‌الدین، از آذربایجان دست کشید. غیاث‌الدین پس از چندی روی به جانب پارس نهاد؛ در آن زمان پارس تحت حکومت اتابک سعد، قرار داشت. اتابک که توان مقابله را در خود نمی‌دید در قلعه اصطخر، متحصن شد. غیاث‌الدین، ابتدا ربض قلعه اصطخر را ویران نمود، سپس راهی شیراز شد و آنجا را بگرفت و کشتار بسیار کرد و حتی به قول نسوی «غیاث‌الدین از آنجا به امهرم رفت از حدود بغداد.»^{۹۵} که به نظر می‌رسد منظور مؤلف، رامهرمز بوده است. وی از آنجا مراداتی با خلیفه الناصرالدین‌الله داشت و سپس به سوی عراق عجم بازگشت. نسوی بر آن است که «چون غیاث‌الدین را عزم عراق، لایح شد براق را به کرمان، به خیال آنکه از وفاء او نگردد، به نیابت خود بگذاشت.»^{۹۶} ابن‌خلدون نیز همین نظر را ارائه کرده و بیان می‌دارد که «چون جلال‌الدین، به هند رفت و مغولان از آن نواحی دور شدند و غیاث‌الدین به هوای عراق، بیرون آمد براق حاجب را به جای خود در کرمان نهاد.»^{۹۷} اما جوینی بر آن است که اگرچه غیاث‌الدین، پس از وفات پدرش، قصد سرزمین کرمان را کرد اما شجاع‌الدین ابوالقاسم - که از زبردستان ملک زوزن، حاکم کرمان بود - بر کرمان مستولی شده و از ورود غیاث‌الدین به قلعه کرمان جلوگیری نمود. «غیاث‌الدین چون دانست که او بر سر ضلالت

۹۳. نسوی، ص ۹۸.

۹۴. همانجا.

۹۵. همان، ص ۱۰۴.

۹۶. همان، ص ۱۲۶.

۹۷. ابن‌خلدون، ص ۲۰۸.

است مکاوحتی ننمود و با جماعتی که مصاحب او بودند عنان برتافت و به عراق آمد...»^{۹۸} در مورد چگونگی ورود و استیلای براق بر کرمان نیز نظر جوینی با نسوی و ابن خلدون متفاوت است. وی معتقد نیست که غیاث‌الدین، شخصاً حکومت کرمان را به براق واگذار کرده است بلکه بر آن است که چون کار غیاث‌الدین در عراق عجم بالا گرفت؛ امرا و بزرگان دور وی جمع شدند. براق نیز از جمله این بزرگان بود اما پس از اندک زمانی «براق حاجب را با وزیر غیاث‌الدین، تاج‌الدین کریم‌الشرق، مقالتی افتاد، [براق] خشم گرفت و با حشم خود عزم جانب هندوستان کرد...»^{۹۹} و به این ترتیب براق در مسیر هندوستان با حاکم کرمان به نزاع پرداخته و سرانجام بر کرمان مستولی شد. خواجه رشیدالدین نیز در جامع‌التواریخ دقیقاً همین مطلب را بیان داشته و یادآوری می‌گردد که اولاً کوتوال کرمان، غیاث‌الدین را به شهر راه نداد و ثانیاً براق به سبب درگیری با تاج‌الدین کریم‌الشرف وزیر غیاث‌الدین، راهی هندوستان گردید و راه، کرمان را بستند و آنجا مقام کرد...»^{۱۰۰} ناصرالدین منشی، مؤلف کتاب *سمط‌العلی* نیز همین نظر را با کمی تفاوت ارائه کرده و بیان می‌دارد که چون غیاث‌الدین بر سرزمین عراق عجم حاکم شد، براق حاجب را به شحنگی شهر اصفهان و تحصیل اموال آن مسؤول کرد ولی چون براق اوضاع خوارزمشاهیان را مغشوش و بی‌سرو سامان دید «اجتناب و تباعد گزیدن، اولی شناخت و با قوم و حشم و خیل و خدم و چند ملوک از درگاهیان سلاطین خوارزمشاه چون سونج‌ملک و سنکرملک و کلرملک و غیرهم متوجه کرمان شدند بر عزم هندوستان و لحوق به سلطان شمس‌الدین ایلتوتمش، پادشاه هندوستان، که از قراختا بود...»^{۱۰۱} برخی نیز برآنند که اگرچه میان براق و وزیر غیاث‌الدین نزاع ایجاد شد و براق راهی هندوستان گردید اما وی نه به جهت پیوستن به سلطان شمس‌الدین التوتمش پادشاه دهلی بلکه به عزم پیوستن به سلطان جلال‌الدین عازم هندوستان گردید. از جمله مورخانی که بر این عقیده‌اند می‌توان به حمدالله مستوفی صاحب کتاب *تاریخ‌گزیده* و معین‌الدین نطنزی صاحب کتاب *منتخب‌التواریخ* یعنی اشاره نمود. وی در این باره چنین می‌نگارد که: «... براق حاجب، ملازم سلطان غیاث‌الدین شد و به مرتبه حجابت او متصف گشت. وزیر غیاث‌الدین از حسدی که داشت با براق حاجب وحشتی پیدا کرد. بعد از آنکه دو کرت به مشافهه نزاع‌های فاحش در میان آمد براق حاجب از غیاث‌الدین

۹۸. جوینی، ج ۲، ج ۲، ص ۲۰۲.

۹۹. همانجا.

۱۰۰. رشیدالدین، ص ۲۴.

۱۰۱. منشی کرمانی، ص ۲۳.

رخصت طلبید و به راه کرمان بر عقب سلطان جلال‌الدین، عازم هندوستان شد...»^{۱۰۲}

در مجموع و با تأمل در منابع متقدم یادشده می‌توان چنین نتیجه گرفت که براق حاجب با درایت و تدبیر خویش توانسته بود هم در نزد سلطان محمد و نزد فرزندش غیاث‌الدین، منزلت و اعتباری والا یابد و با توجه به اینکه سلطان محمد، اتابکی غیاث‌الدین را به وی سپرده بود وی نیز دائماً در سفر و حضر غیاث‌الدین را همراهی می‌نمود. بعد از حملات خانمان سوز مغول و سلطان محمد، براق همچنان در خدمت سلطان غیاث‌الدین حضور داشته و حجاب او را نیز عهده‌دار بود اما دریغ که در درگاه شاهان و شاهزادگان خوارزمشاهی نیز همچون دربار شاهان قبل و بعد از آنها، آنچه بیش از همه میان درباریان رواج داشت سعایت، بدگویی از یکدیگر نزد شاه و تملق گفتن وی بود. در دستگاه غیاث‌الدین نیز وزیری با نام تاج‌الدین کریم‌الشرف حضور داشت که با براق حاجب از در نزاع درآمده و نسبت به مقام وی حسادت می‌ورزید. این جریان‌ها سبب گردید که براق تصمیم به ترک اردوگاه سلطان گرفته و راهی سفر هندوستان گردد. سفری که هدف از آن از دید منابع مختلف متفاوت است. اما آنچه حائز اهمیت است این نکته اساسی است که نه تنها این سفر هیچ‌گاه به انتها نرسید، بلکه سرنوشت براق را طوری رقم زد که وی را حاکم سلسله‌ای با نام قراختاییان کرمان ساخت. آنچه در اکثر منابع ذکر گردیده و نویسندگان این آثار بر آن متفق‌القولند نزاعی است که میان براق با شجاع‌الدین ابوالقاسم والی کرمان، رخ داده است. تاریخ جهانگشای، جامع‌التواریخ، سمط‌العلی، منتخب‌التواریخ معینی، تاریخ‌گزیده، روضه‌الصفاء، حبیب‌السیر، تاریخ کرمان و تاریخ مفصل کرمان، همه برآنند که براق حاجب قصد عبور از کرمان را داشت اما شجاع‌الدین ابوالقاسم در اموال و پری‌چهرگان حاضر در سپاهیان براق طمع ورزید و با لشکری عزم درگیری با وی را نمود، اما سرانجام این شجاع‌الدین بود که سر بر باد داده و توسط سپاهیان براق در هم شکسته شد و به این ترتیب کرمان بدست فرستاده‌ای از قراختاییان افتاد. فردی که اگرچه اقوام و نزدیکانش چندی قبل توسط کوچک‌خان نایمانی، محمد خوارزمشاه و سرانجام چنگیزخان مغول سرکوب شده و دولتشان (قراختاییان ماوراءالنهر و ترکستان) از میان رفته بود، خود بار دیگر دولتی با نام قراختاییان بنیاد نهاد اما این بار در سرزمینی جدید با نام کرمان.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار علاوه بر بررسی روابط میان دو دولت قراختایی و خوارزمشاهی و ایلیچیان قراختایی

حاضر در دربار سلاطین خوارزمشاهی، سرگذشت دو نفر از این ایلچیان به طور اختصاصی مورد بررسی قرار گرفت؛ دو برادر با نام‌های براق حاجب و خمتبور تاینگو. تأمل در منابع تاریخی متقدم این نکته را آشکار ساخت که در باب سرگذشت این دو سفیر قراختایی میان منابع تعارض بسیار وجود دارد. به همین خاطر تلاش گردید تا با تأمل و تعمق بیشتر بر روی منابع تألیف‌شده در مدت زمان نزدیک‌تر به دوره مورد نظر بیشترین استناد به گفته‌های این مورخان داده شود. نتایج حاصله به این ترتیب بود که: ۱. براق حاجب و برادرش خمتبور تاینگو - در زمان آخرین گورخان قراختایی - که یلو زیلوگو نام داشته می‌زیسته‌اند که یکی مقام حاجبی گورخان را داشته و دیگری سرداری بخشی از سپاهیان وی را عهده‌دار بوده است. ۲. این دو برادر از طرف یلو زیلوگو به عنوان ایلچی به دربار سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده شدند و هدفشان گرفتن خراج معهود از سلطان بوده است. ۳. سلطان محمد اگرچه در ابتدا با آنان برخوردی تند و خشن دارد و حتی دستور حبس آنان را صادر می‌نماید اما پس از پیروزی قطعی بر قراختاییان، این دو برادر به سبب تعلق داشتن به طبقات بالای حکومتی می‌توانند نظر مساعد سلطان را جلب نمایند و در نزد وی نیز به مقام‌های والایی همچون حاجبی سلطان و سرداری بخشی از سپاهیان وی برسند. ۴. یکی از مواردی که بسیاری از مورخان را به اشتباه افکنده است، شباهت نام برادر براق حاجب با بزرگ‌ترین سپهسالار گورخان‌های قراختایی است. در توضیح این مطلب باید بیان داشت که تاینگو طراز بزرگ‌ترین سپهسالار قراختاییان بود که از زمان یلو تاشه سرداری سپاه را بر عهده داشت. وی با توجه به دوران طولانی حیات خویش در زمان سایر گورخان‌های قراختایی نیز همچنان سپهسالاری کل سپاه را عهده‌دار بوده است. او سرانجام در سال ۶۰۷ قمری و در نبردی که میان قراختاییان و خوارزمشاهیان در صحرای ایلامش رخ داد به اسارت سلطان محمد خوارزمشاه درآمد و به زعم برخی از مورخان کشته شد و در آب جیحون انداخته شد و به عقیده بعضی دیگر تا آخر عمر در نزد خوارزمشاه بود و مقام مرتبه‌ای والا یافت. برادر براق حاجب، فردی با نام خمتبور تاینگو بود که وی نیز اگرچه از سرداران آخرین گورخان قراختایی بود اما با آن تاینگو طراز فرق می‌کند. وی نیز به همراه برادر خود به دربار سلطان محمد راه یافت و حتی توانست سرداری بخشی از سپاهیان سلطان محمد را نیز عهده‌دار گردد. درباره سرنوشت وی باید بیان داشت که او بنا به گفته جوینی، در هنگام حمله مغولان و در حالی که فرماندهی چندین هزار سپاهی را بر عهده داشت در درگیری با مغولان در حوالی شهر بخارا به قتل رسید. به این ترتیب یکی دیگر از نتایج اصلی این پژوهش بازشناسی دو شخصیت مهم و بانفوذ قراختایی با نام‌های تاینگو طراز و خمتبور تاینگو است که شباهت نام آنان به یکدیگر بسیاری

از مورخان متقدم را به اشتباه افکنده و سبب گردیده تا به اشتباه سرنوشت یکی را برای دیگری رقم بزنند. ۵. درباره‌ی چگونگی حضور براق حاجب در کرمان نیز میان منابع مختلف، تعارض بسیار وجود دارد اما آنچه بر همگان محرز بوده این است که براق، اتابکی یکی از فرزندان سلطان با نام غیاث‌الدین پیرشاه را نیز علاوه بر سایر مقامات خود برعهده داشت. غیاث‌الدین پیرشاه، کوچک‌ترین پسران سلطان بود و حکومت کرمان، مکران و کیش به وی تفویض شده بود. برخی از منابع برآنند که غیاث‌الدین خود، حکومت کرمان را به براق تفویض کرد و برخی نیز از درگیری بین براق با غیاث‌الدین، سخن به میان آورده و بیان می‌دارند که براق پس از درگیری، از سلطان اجازه یافت تا به هندوستان رود. هر چند که منابع، درباره‌ی هدف از رفتن به هند نیز نظرات متفاوتی را بیان می‌دارند و یکی هدف را پیوستن به جلال‌الدین می‌داند و دیگری از پیوستن به ایلتوتمش، سلطان ختایی دهلی، سخن به میان می‌آورد. اما این سفر هیچگاه به آخر نرسید و سرنوشت بر آن بود تا براق با شکست شجاع‌الدین ابوالقاسم، بر کرمان مستولی شده و پایه‌گذار حکومتی با نام حکومت قراختاییان کرمان شود. حکومتی که بیش از ۸ دهه دوام یافت.

کتابنامه

- الامین، حسن. المغول بین الوثیبه و النصریبه و الاسلام، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۹۹۳م.
ابن اثیر، عزالدین. تاریخ کامل. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: علمی، ۱۳۵۵.
ابن خلدون، عبدالرحمن. العبر. ترجمه عبدالحمید آیتی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مفصل ایران. تهران: خیام، ۱۳۸۰.
باسورث، ا.ک. و دیگران. تاریخ ایران کمبریج. ترجمه حسن انوشه. جلد ۵. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
بارتولد، و. و. تاریخ ترکان آسیای میانه. ترجمه غفاری حسینی. تهران: طوس، ۱۳۷۶.
_____ . ترکستان‌نامه. ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
برتشنایدر، امیلی. ایران و ماوراءالنهر در نوشته‌های چینی و مغولی سده‌های میانه. ترجمه و تحقیق هاشم رجب‌زاده. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱.
پرشرون، موریس. چنگیزخان. ترجمه علی اقبالی. تهران: جاویدان، ۱۳۶۹.
بغدادی، بهاء‌الدین محمد بن موید، التوسل الی الترسل. تصحیح احمد بهمینیار. تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۱۵.
تسلف، ولادیمیر. نظام اجتماعی مغول (فتودالیسم خانه به‌دوشی). ترجمه شیرین بیانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۲.
جوزجانی، منهج‌الدین بن عثمان بن سراج‌الدین. طبقات ناصری. تصحیح عبدالحی حبیبی. کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۳.

- جوینی، عطاملک. تاریخ جهانگشا. به سعی محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
- خلعتبری، اللهیار و محبوبه شرفی. تاریخ خوارزمشاهیان. تهران: سمت، ۱۳۸۰.
- خیراندیش، عبدالرسول. تاریخ جهان. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۸۳.
- راوندی، محمد بن سلیمان. راحه الصدور و آیه السرور. با تصحیح محمد اقبال و حواشی مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۲.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی. جامع التواریخ. به کوشش بهمن کریمی. تهران: اقبال، ۱۳۳۸.
- روستا، جمشید. «تحلیلی بر چگونگی شکل‌گیری دولت قراختایی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان (ویژه تاریخ). شماره ۵۳. ۱۳۸۷.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد. مجمع الانساب. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- الصیاد، فواد عبدالمعطی. المغول فی التاريخ. الجزء الاول. بیروت: دارالنهضة العربیه، ۱۹۷۰م.
- قفس اوغلی، ابراهیم. تاریخ دولت خوارزمشاهیان. ترجمه داوود اصفهانیان. تهران: گستره، ۱۳۶۷.
- گروسه، رنه. امپراطوری صحرانوردان. ترجمه ابوالحسن میکده. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.
- مستوفی قزوینی، حمدالله. تاریخ گزیده، تحقیق عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- منشی کرمانی، ناصرالدین. سمط العلی للحضرة العلیا. تصحیح عباس اقبال. تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
- نسوی خرندزی، شهاب‌الدین محمد. سیرت جلال‌الدین منکبرنی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- نطنزی، معین‌الدین. منتخب‌التواریخ معینی. به اهتمام پروین استخری. تهران: اساطیر، ۱۳۸۳.
- وزیری کرمانی، احمدعلی‌خان. تاریخ کرمان. تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

Biran, Michal. *The Empire of the Qara Khitai in Eurasian History*. Cambridge University press, 2005.